

**خاطرات**

**کشکول**

(جلد ۱۶۱)

کتاب کشکول خاطرات، ناصر کاره





کتاب کشتل خاطر، ناصر کاره

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بینند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... ((امام خامنه ای))

## کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۶۳)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

## مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود... «امام خامنه‌ای»

شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتما برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهادادانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت(ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت(ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و

زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام

حسین (ع) رفت و امام حسین (ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی تر و دریافتی تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، اینها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیباییها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که اینها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت (ع) و سیره‌ی معصومین (ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی‌های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پایبندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه‌ها برای دست یابی

به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می تواند مسیر



خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می‌گیرند و فرهنگ منحوس را می‌پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هرکسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره‌های بسیاری می‌برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن « کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۶۳) » ، را شروع می‌کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی « خداوند عزوجل » واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اوصیکم بان یکون ایمانکم بتیاده  
سماة الامام ایضی دام ظلہ  
وتویاً من اجل خیر دنیاکم و آخرتکم

نصرالله

سوال ۱۴۳۰ هـ ق.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به شما وصیت میکنم که ایمانتان به رهبری حضرت امام خامنه ای (دام ظلہ)  
محکم و قوی باشد که خیر دنیا و آخرتتان در این است.

سید حسن نصرالله  
سوال ۱۴۳۰ هـ ق

کتاب کنگرہ انصاریہ ناصرکار

غریبانه به شهادت رسید

مقداری اسلحه، کلت و نارنجک در حرکت متهورانه بچه‌ها از انبار خارج و مخفی شده بود. جو اختناق شدیدی بر اردوگاه آزادگان حاکم شد و عده‌ای را به زیر شکنجه بردند. شکنجه‌گران از بغداد با ابزار و وسایل مختلف شکنجه برای بازجویی آمدند... کلت کجاست؟... نارنجک کجاست؟...

بگیر و ببندها شروع شد. برق به بدن اسرا وصل کردند... یکی از اینها که زیر شکنجه رفته بود آزاده شهید خلیل بود. خلیل می‌بیند که همه شکنجه می‌شوند. او می‌گوید خدا صرفاً برای رضای تو و نجات اینها همه را من متقبل می‌شوم. خیلی حرف است شکنجه‌های فراوانی به وی داده می‌شود اما این عزیز آزاده شهیدمان چون نظر به وجه الله دارد و به عهدی که با خدا و رهبرش بسته بود، وفادار است می‌گوید: چه می‌خواهید کلت مال من است، نارنجک مال من است و رادیو هم مال من است. او را زیر فشار قرار می‌دهند. ولی او می‌گوید: هیچ کس با من همکاری نکرده است... سرانجام این آزاده شجاع و با غیرت زیر شدیدترین شکنجه‌های بعثی‌ها، غریبانه به شهادت می‌رسد... از این آزاده والامقام تندبسی در شهر تبریز نصب شده است...  
خاطره‌ای از شهید آزاده، خلیل فاتح آقبلاغ

مصطفی بدرالدین امین معروف به فؤاد صعب، سامی عیسی و ذوالفقار حزب الله لبنان بود. او برادر همسر عماد مغنیه بود و جانشین شهید حاج عماد مغنیه، فرمانده شاخه نظامی حزب الله لبنان بود که بعد از شهادت مغنیه طی ترور سال ۲۰۰۸ در دمشق، فرماندهی نظامی نیروهای مقاومت لبنان را در اختیار گرفته بود، یکی از اعضای شورای مرکزی حزب الله لبنان بود و همواره از سوی سازمان های جاسوسی اسرائیل، آمریکا و انگلیس تحت تعقیب قرار داشت و بارها از عملیات ترور جان سالم به در برده بود. این فرمانده بزرگ در رأس نبرد با طرح آمریکایی - صهیونیستی در منطقه بود و در جهاد و رویارویی با گروه های تکفیری در سوریه مصمم بود. مسئول ارشد نیروهای مقاومت اسلامی در جبهه های سوریه بود و به مدت ۵ سال، از زمان حضور حزب الله در سوریه تا روز شهادتش، بامداد جمعه در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۹۵ در انفجاری در نزدیکی فرودگاه بین المللی دمشق که به شهادت رسید، این سمت را به عهده داشت.

شهادت پدر و پسر باهم

طی عملیات تفحص، در منطقه چیلات، پیکر دو شهید پیدا شد... یکی از این شهدا نشسته بود و با لباس و تجهیزات کامل به دیوار تکیه داده بود. لباس زمستانی هم

تنش بود و سر شهید دیگری را که لای پتو پیچیده شده بود را بر دامن داشت. معلوم بود که شهید دراز کش مجروح بوده است. خوب، پلاک داشتند، پلاک ها را دیدیم که بصورت پشت سرهم است. ۵۵۵ و ۵۵۶. فهمیدیم که آنها با هم پلاک گرفته اند. معمولا اینها که با هم خیلی رفیق بودند، با هم می رفتند پلاک می گرفتند. اسامی را مراجعه کردیم در کامپیوتر. دیدیم که آن شهیدی که نشسته است، پدر است و آن شهیدی که درازکش است، پسر است... پدری سر پسر را به دامن گرفته است... شهید سید ابراهیم اسماعیل زاده موسوی پدر و سید حسین اسماعیل زاده پسر است اهل روستای باقر تنگه بابلسر... راوی: سردار باقرزاده

#### شهید عباسعلی فتاحی

عملیات فتح المبین انجام شد و پیروز شدیم. رسیدیم رودخانه دوویرج و زیر پل یه جنازه دیدیم که نه پلاک داشت و نه کارت شناسایی. سر هم نداشت. پسر عموی عباسعلی اومد و گفت: این عباسعلیه! گفتم سرش بره زبونش باز همیشه... اسرای عراقی می گفتند: روی پل هر چه عباسعلی رو شکنجه کردند چیزی نگفته... اونا هم زنده زنده سرش رو بردند... جنازه اش رو آوردند اصفهان تحویل مادرش بدهند. گفتند به مادرش نگید سر نداره... وقت تشییع مادر گفت: صبر کنین این بچه یکی یه دونه من بوده، تا نبینمش نمیذارم دفنش کنین!... گفتن مادر بی خیال،

نمیشه... مادر گفت: بخدا قسم نمیدارم. گفتند: باشه!... مادر او مد و کفن رو باز کرد. شروع کرد جای جای بدن عباس رو بوسیدن تا رسید به گردن. پنبه هایی که گذاشته بودن روی گلو رو کنار زد و خم شد رگ های عباس رو بوسید. و مادر شهید عباسعلی فتاحی بعد از اون بوسه دیگه حرف نزد... راوی: محمد احمدیان از بچه های تفحص

تیر خلاص!

از اولین ساعاتی که رزمندگان اسلام در جنگ تحمیلی به اسارت نیروهای بعثی در می آمدند، رایج ترین چیزی که با آن آشنا می شدند، شکنجه و ارباب بود و این حربه شامل هر فرد با هر ویژگی می شد و قاعده ای تغییر ناپذیر به نظر می رسید. عراقی ها با روحیه وحشیانه اقدام به ضرب و جرح و یا به شهادت رساندن عده ای از اسرا می کردند و با حساسیتی که درباره رزمندگان روحانی و پاسدار داشتند و به ایشان «حرس خمینی» می گفتند، آنان را مورد آماج کتک ها و شکنجه های خود می کردند. زمانی که عراقی ها ما را در ستون های ده-پانزده نفری به پشت خط خود می بردند، یک سرباز عراقی در جلو و یکی دیگر در پشت سرمان در حرکت بود. مجروح یکی از این ستون ها من بودم، دو انگشت شصت دستهایم را با سیم تلفن صحرایی بسته بودند، درد و شدت جراحی امانم را بریده بود. «برات» دست های مرا حلقه وار به گردنش انداخته بود و در آخر ستون به دنبال خود می کشید، مدام از بقیه

عقب می افتادیم و با بدرفتاری عراقی ها روبرو می شدیم. عاقبت در نقطه ای ما را سوار خودروی آیفای کردند و به طرف شهر بصره حرکت دادند. من که قادر به نشستن نبودم، کف خودرو دراز کشیدم و همانطور درازکش به اطراف نگاه می کردم. در مسیر راه همه جا پر بود از خاکریز، سلاح، توپ های سنگین و سبک دشمن، در بین راه یک تریلر اتاق دار پیچید جلو خودرویی که ما در آن بودیم و خودرو را متوقف کرد. راننده آن که مردی سیاه چهره، درشت اندام با سبیل های کلفت و ترسناک بود از کامیون پایین پرید و از آیفای بالا آمد، رو در روی نگهبان مسلح که روی سقف ایستاده بود، قرار گرفت و گفت: باید چند نفر از این اسرا را در اختیار من بگذاری تا تق تق خلاصشان کنم... نگهبان گفت: چرا؟ راننده گفت: چند نفر از فامیل های من به دست اینها کشته شده اند. نگهبان گفت: نه. راننده گفت: تو مگر غیرت نداری؟ نگهبان نگاهی کرد و جوابی نداد. راننده اصرار می کرد و نگهبان مقاومت، چند لحظه ای به همین منوال گذشت، راننده یک حرف می زد و نگهبان حرف دیگری. عاقبت نگهبان کاغذی از جیب شلوارش بیرون آورد و به راننده تریلر نشان داد، گفت: ببین من برای تحویل گرفتن اینها رسید داده ام، باید اینها را طبق این فهرست در بصره تحویل مقامات دهم، اگر کم شوند، استخبارات پدر مرا در می آورد. راننده تریلر عصبانی شد و پرید پشت آیفای و با دو پا روی سینه یکی از بچه های زخمی کوبید که کمی بعد او در بین راه شهید شد و بعد شروع به زدن بقیه کرد. مثل دیوانه ها بود با مشت و لگد بی جهت همه

را می زد، آنقدر کتک زد تا خودش هم خسته شد، از آيفا پايين پريد و گورش را گم کرد... راوی: آزاده سرافراز سردار عبدالله کریمی مشاور بنياد شهيد در امور آزادگان

سر جدا، پيکر جدا

يه آرزو داشت؛ که همیشه به زيون می آورد. می گفت: «می خوام روز عاشورای امام حسين، عاشورایی بشم...» روز عاشورا داشت جعبه های مهمات رو جا به جا می کرد، که صدای انفجار بلند شد! وقتی گرد و غبار خوابید، دیدم سرش از بدنش جدا شده. سر جدا، پيکر جدا... خاطره ای به یاد شهيد محمد تكلو بيغش

زنده به گورش شدن

اول فروردین ۶۷ یعنی یک ساعت و نیم از تحویل سال نو گذشته بود؛ در منطقه مریوان سه شبانه روز جنگیدم؛ سپس از شدت خستگی به پایگاه عراقی ها رفتم و خوابیدم... در مدتی که من خواب بودم، پایگاه عراقی ها از دست ما رفت؛ یک موقع از خواب بيدار شدم و دیدم یکی از پشت، گردنم گرفته و بلندم کرده است؛ او را که نگاه کردم خیلی ترسیده بودم؛ از نیروهای گارد ریاست جمهوری صدام بود و مانند هیولا؛ یک لگد به کمرم زد و هنوزم جای آن محل ضربه درد می کند... صدامی ها مرا تا گردن زیر خاک کردند؛ آن روز باران هم می بارید و ۴ ساعت اسیر گل بودم؛ صدامی ها مشروب می خوردند و سر مرا نشانه می گرفتند و می خندید؛ خدا خواست



بچه‌های ما که از آن طرف شکست خورده بودند، صحنه را دیدند و صدامی‌ها را زدند؛ بچه‌ها مرا از زیر گل بیرون کشیدند... رزمنده‌ای آذری‌زبان مرا روی دوشش گرفته بود تا از منطقه خارج کند؛ آن موقع در پایگاه عراقی‌ها درگیری شد و او در همانجا به شهادت رسید. بعد از درگیری، من هم داخل دره‌ای عمیق افتادم و بعد از مدتی مرا از آن جا بیرون آوردند که در ابتدا مانند جنازه بودم که بعد از مدت طولانی درمان توانستم روی پا بایستم... راوی محمدرضا آذرفر

شهید محمد حسین فهمیده

داشتم خونه رو مرتب می کردم... حسین گوشه‌ی آشپزخونه نشسته و به نقطه‌ای خیره شده بود. اونقدر غرق افکار خودش بود که هر چه صداش کردم جواب نداد. رفتم جلوش و گفتم: حسین؟... حسین؟!... کجایی مادر؟!... یهو برگشت و بهم نگاه کرد. گفتم: حسین جان! کجایی مادر؟!... خندید و گفت: سر قبرم بودم مامان... از تعجب خنده ام گرفت... بهش گفتم: قبرت؟!... قبرت کجاست مادر جون؟!... گفت: بهشت زهرا (س) ردیف ۱۱ قطعه ۲۴ شماره ۴۴... چیزی نگفتم و گذشت... وقتی شهید شد و دفنش کردیم به حرفش رسیدم. با کمال تعجب دیدم دقیقاً همون جایی دفن شده که اون روز بهم گفته بود. پشتم لرزید، فهمیدم اون روز واقعا سر

قبرش بوده... برشی از زندگی شهید محمد حسین فهمیده

## چرخ گوشت صدام

یکی از ابزار کشتار و شکنجه روحی صدام، چرخ گوشت آدم بود؛ گروهی از ما را به محل چرخ گوشت بردند؛ یک جوانی را داخل چرخ گوشت انداختند؛ ما فکر کردیم می خواهند ما را هم در چرخ گوشت بیاندازند. اما یک نفر پشت سرم بود، گفت: نه اینها می خواهند ما را بترسانند. یکبار هم یکی از سادات را داخل چرخ گوشت انداختند؛ این جوان در ابتدا گریه می کرد، درد داشت. گفتم: پسرم تو متدین هستی، چرا گریه می کنی؟! گفت: به فکر نامزدم هستم که چه بلایی سراو خواهد آمد. بعد از لحظاتی دیدم آن جوان دارد می خندد!... پیش خود گفتم: حتماً از فشار درد دیوانه شده است. به او گفتم: چرا می خندی؟ گفت: خدا شاهد است که امام حسین علیه السلام منتظر من است. راوی: یک از روحانیون که اکنون در شهر نجف اشرف تدریس می کند با آیت الله محمدباقر حکیم در یک زندان بود و اکنون مورد وثوق مراجع است. منبع: مشرق نیوز

مهدی خندان

چهره خاص و قد بلندی داشت. چهارشانه بود. با محاسن بلندی که داشت خیلی به دل می نشست. وقتی شور شه با وفا، ابالفضل را برای ما می خواند، ما را بیشتر به شور می آورد... توی عملیاتها هم وقتی به چهره او نگاه می کردیم روحیه ما چند برابر

می شد. این اوآخر مهدی با همان پای قطع شده باز هم به جبهه می اومد. همیشه می گفت: آدم نباید در مقابل این دشمن خوابیده شهید بشه. دوست داشت ایستاده شهید بشه!... بعدها هم شنیدم این شیر جبهه ها، وقتی که ترکش های فراونی خورده بود خودش رو گیر داده بود به سیم خاردارهای ارتفاعات کانی مانگا روی قله ۱۹۰۴، می دونست که قرار شهید بشه، شنیدم که دستاشو پیچیده بود دور سیم خاردارها تا نیوفته، و سرانجام ایستاده شهید شده بود....

خاطره ای از سردار شهید، مهدی خندان

ترور شهید عماد مغنیه

روز ۱۲ فوریه ۲۰۰۸ "عماد فایز مغنیه، معاون دبیرکل حزب لبنان در دمشق، در جلسه ای با برخی از رهبران فلسطینی و مسئول یکی از بخش های جهادی حزب الله و تعدادی از اعضای سپاه پاسداران، که درباره آموزش های نظامی بود حضور میابد!... شهید مغنیه زودتر جلسه را ترک می کند و بعد از دقایقی صدای انفجار به گوش می رسد!... منابع مذکور می گویند که ۳ تیم رصد و پیگیری، تیم اجرا عملیات و تیم خروج عوامل در محل ترور بودند!... همچنین یک پهباد مدل "هارون" در محل ترور مشاهده شد که رادار گریز بود و رادارهای سوری توان کشف آن را نداشتند!... دستگاه شنودی از یگان ۸۲۰۰ اسرائیل هم در محل کشف شد که تماس های

نیروهای امنیتی را رصد کند!... یوسی کوهن رئیس تیم ترور شهید عماد مغنیه بود که بعدها به ریاست سازمان موصاد رسید! گفت: منابع اسرائیل در شب ترور اقدام به انجام رزمایشی تحریک آمیز در سواحل لبنان کردند. همچنین یک زیر دریایی صهیونیستی از نوع "دلفین" نیز در آب‌های منطقه دیده شد، تا حزب الله را مشغول و نگاه آن را از سوریه منحرف کند... این حجم سنگین کار اطلاعاتی و امنیتی برای ترور کسی بود که تا سالها سرویس های جاسوسی غرب حتی یک عکس هم از او نداشتند!... تا جایی که FBI مدعی شد او برای تغییر چهره از جراحی پلاستیک استفاده میکرد!... آمریکا برای کوچکترین اطلاعاتی در مورد او جایزه ۲۵ میلیون دلار تعیین کرده بود... خاطرات ترور شهید عماد مغنیه، معاون دبیرکل و مغز متفکر حزب الله لبنان از زبان سران اشغالگر قدس

شهید نادر مهدوی

امام خامنه ای: یاد شهیدانی چون نادر مهدوی که از دشمن برق چشم گرفتند، باید برجسته شود... در جنگ اول نفت کش‌ها و در طرح ناکام حمله به بندر نفتی راس الخفجی و عملیات موفق سرنگون ساختن هلی‌کوپترهای نیروی دریایی آمریکا بود که توسط ناوگروه‌های قرارگاه نوح نبی (ع) به فرماندهی شهید نادر مهدوی به اجرا درآمد. هر چند در جریان عملیات شهادت طلبانه علیه هلی‌کوپترهای آمریکایی، همه

اعضای این ناگروه به شهادت رسیدند، اما بدون شک ۱۶ مهر ۶۶ به واسطه رویارویی مستقیم با نیروهای نظامی ارتش آمریکا در خلیج فارس، باید یکی از درخشان‌ترین مقاطع دفاع مقدس دانست. شهیدانی که غرور و عظمت پوشالی آمریکا و متحدینش را شکستند... شهید نادر مهدوی پس از اسارت بر عرشه ناو آمریکایی "یو. اس. اس. چندلر" آماج شکنجه‌های قرون وسطایی سربازان آمریکایی قرار می‌گیرد و سینه‌اش با میخ‌های بلند آهنین سوراخ می‌شود. وی پس از اصابت تیرهایی به بازو، قلب و پیشانی به شهادت می‌رسد. بعدها، پیکر مطهر شهید نادر مهدوی با دست‌های بسته به نیروهای ایران تحویل داده شد... برشی از زندگی شهید نادر مهدوی

#### شهید حاج یونس زنگی آبادی

یک روز به حاجی گفتم حاج یونس تو که پسرت چند روزی بیشتر نیست که به دنیا آمده است چرا برای دیدنش به منزل بر نمی‌گرددی گفت چگونه در حالی که امام امت به خدمت ما در جبهه‌ها نیاز دارد من به دیدن فرزندم بروم، خدا خودش او را حفظ می‌کند الان جبهه از هر چیز دیگری واجب تر است... هر خطی که حاجی توی آن بود محال بود که شکسته نشود یا عراقی‌ها بتوانند آن خط را از ما پس بگیرند چون حاج یونس مایه می‌گذاشت. حاج یونس یکی از استوانه‌های لشکر اسلام بود که

خالصانه برای خدا در هر موقعیتی که قرار گرفت بدون کوچکترین چشم داشت و غروری به تلاش و فعالیت شبانه روزی پرداخت... حاجی دائم می گفت برادران هدف را گم نکنید هدف ما حفظ جمهوری اسلامی و اجرای فرمان امام(ره) است. پس اختلاف و تفرقه در جمع ما بی معناست و باید دست به دست هم بدهیم و در مقابل باطل ایستادگی کنیم... سردار شهید حاج یونس زنگی آبادی، قائم مقام لشکر ۴۱ ثارالله کرمان

شهید محسن درخشان

سنندج به وسیله اشزار و جدایی طلبان در محاصره بود. مردم بی گناه در آماج گلوله های اشزار به خاک و خون کشیده می شدند. بالگرد کبرایی چرخ زنان در آسمان شهر ظاهر می شود و طوفان راکت و گلوله هایش سینه مهاجمان را می شکافت و آنها را عقب می راند. دیگر بالگردهای هوانیروز در پناه این بالگرد پی در پی فرود می آیند و مجروحان و زنان و کودکان را از باشگاه افسران به منطقه امن تخلیه می کنند. در آخرین پرواز بالگرد کبری که خلبانش محسن درخشان و احمد پیشگاه هادیان بودند هدف اصابت گلوله قرار می گیرند. خلبان هادیان چاره ای جز فرود اضطراری در اطراف شهر ندارد. هر دو خلبان از بالگرد مشتعل خارج می شوند و هریک به سوی می روند. خلبان هادیان نجات می یابد اما خلبان درخشان به وسیله

اشاره ضدانقلاب اسیر می‌شود... افراد ضدانقلاب، او را ایستاده و تا گردن در خاک فرو می‌کنند و با مالیدن مایع شیرین به سر و صورت رهایش می‌کنند. فردا که برای نتیجه شکنجه به سراغش می‌آیند هنوز اندک رمقی در سر و صورت متلاشی شده از هجوم حشرات در چهره‌اش وجود داشته که با گلوله‌ای او را خلاص و به شهادت می‌رسانند. بعد از شهید نماز هوانیروز (خلبان حسن قاسمی) خلبان محسن درخشان به شهید ایستاده معروف می‌شود. خلبان درخشان از تیزپروازان جنگنده هوانیروز بود که شهادتش پس از انقلاب و چهارماه قبل از جنگ ایران و عراق می‌باشد. شهید ایستاده هوانیروز امیر سرلشگر خلبان، محسن درخشان

مروری بر زندگانی شهید سردار قاسم سلیمانی...

سرلشکر شهید قاسم سلیمانی در سال ۱۳۳۵ در روستای کوهستانی و دورافتاده قنات ملک در شهرستان رابر استان کرمان به دنیا آمد... وی در ۱۲ سالگی، پس از پایان تحصیلات دوره ابتدایی، زادگاه خود را ترک کرد و مشغول به کار بنایی در کرمان شد و چندی بعد نیز به عنوان پیمانکار در سازمان آب مشغول به کار شد و در همان سال‌ها نیز فعالیت‌های انقلابی خود را در کرمان آغاز کرد... او بعد از انقلاب ابتدا به مهاباد برای جنگ با کومله و دمکرات رفت...

وي که پس از آن به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد... با شروع جنگ  
تحمیلی قاسم سلیمانی چندین گردان از سپاهیان کرمان را آموزش می‌دهد و به  
جبهه‌های جنوب اعزام می‌کند و کمی بعد، خود در صدر یک گروهان به سوسنگرد  
اعزام می‌شود تا از پیشروی رژیم بعث در جبهه مالکیه جلوگیری کند. سلیمانی در  
۱۳۶۰ خورشیدی با حکم محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران، به عنوان  
فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله منصوب شد اندکی بعد در زمستان سال ۶۱ به لشکر ۴۱  
ثارالله ارتقا یافت که شامل نیروهایی از کرمان، سیستان و بلوچستان و هرمزگان  
می‌شد. وی در طول دوران دفاع مقدس، با لشکر تحت امر خود در عملیات‌های  
زیادی از جمله، والفجر ۸، کربلای ۴، کربلای ۵ و تک شلمچه و مرصاد حضور موثر  
داشت... لشکر ۴۱ ثارالله را باید جزو لشکرهای خط شکن سپاه و اصلی در سال‌های  
دفاع مقدس نامید که نیروهای آن نقش به‌سزایی در عملیات‌های بزرگی مثل  
والفجر ۸، کربلای ۵ و... داشتند...

اروندکنار

سال ۶۴ در عملیات والفجر ۸ فرمانده گردان غواص‌ها بود. این عملیات نهایتاً با  
رشادت همین غواص‌ها به پیروزی و فتح فاو منجر شد. روایت حال و هوای او در این  
عملیات هنوز هم خواندنی است: یادش بخیر یکی دو شب قبل از عملیات بود. حاج



قاسم نیروهای عمل کننده و گردان‌های عملیاتی را برای آخرین وداع جمع کرده است؛ سخنانش را با کلام مولا شروع می‌کند... "اعزا... جمجتک ... کاسه سرت را به خدا عاریت بسپار، پای بر زمین می‌خکوب کن، به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر، از فراوانی دشمن چشم پوش و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است..."

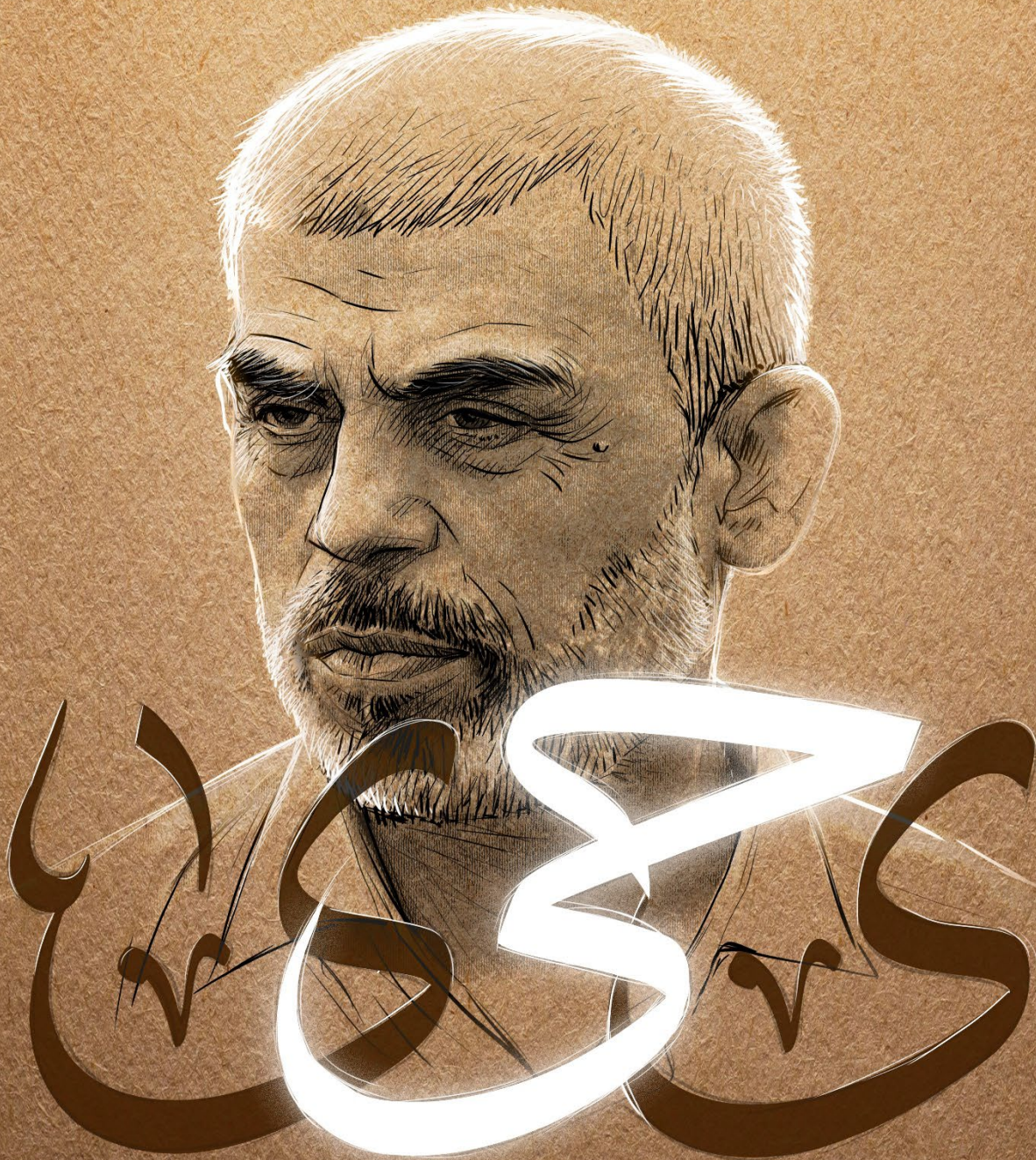
در طول عملیات ذکر یا بی بی فاطمه‌الزهرا از زبانش نمی‌افتد؛ بارها به سجده می‌افتد و دعا می‌کند...

در طول عملیات حواسش به مجروحان و پیکرهای شهدا هم هست... احمد جان! به بچه‌های تعاون سفارش کن مراقب شهدا باشند. نکنه اوضاع تغییر کنه این بچه‌ها در منطقه دشمن جا بمونند! به بچه‌های بهداری هم بگو از مجروحین خوب مراقبت کنند...

### شلمچه

سال ۶۵ در عملیات کربلای ۵ هم فرمانده لشکر ثارالله بود و هم گردان غواص‌ها بود. باز هم یک پیروزی دیگر. در نبود فرماندهان شهیدی چون باقری، همت، باقری، متوسلیان و خیلی‌های دیگر، چشم امید جبهه‌ها به امثال قاسم سلیمانی است. او در این سال‌ها چندین بار مجروح شد و تا پای شهادت رفت، اما قسمت چیز دیگری بود.





# حماس زنده است و زنده خواهد ماند.

سید علی خامنه‌ای؛ ۲۸ مهر ۱۴۰۳

عزیزها

KHAMENEI.IR

کتاب کشتار غلظرات، ناصر کاره



جنگ که تمام شد، قاسم به کرمان برگشت. می‌توانست مثل بعضی دیگر، پوتین را در بیاورد و برود پشت میز. سلیمانی اما آدم نشستن نبود. او حالا به عنوان فرمانده سپاه ثارا... به کرمان برگشته بود. آن زمان، اشرار و قاچاقچیان در مرزهای شرقی فعالیت بسیاری داشتند و امنیت را از شهرها و مناطق مرزی گرفته بودند. حاج قاسم نقشه‌ای را برای مقابله با این گروه‌ها طراحی کرد تا امنیت به منطقه بازگردد. یکی از بخش‌های این نقشه تعدد نیروهای مقاومت بسیج در مناطق ناامن بود و در کنارش برنامه‌ای برای سران گروه‌های متخلف طراحی شده بود. در ابتدای این طرح سران اشرار و قاچاقچیان مسلح در جلسه‌ای جمع شدند و از طرف کشور و با نمایندگی قاسم سلیمانی تامین گرفتند. این افراد در مقابل قرار تامین، سوگند خوردند دست از شرارت بردارند و در صورت مشاهده موردی آن را به پاسداران مرزی اطلاع دهند. این اتفاق باعث شد بخش زیادی از مشکلات مرزهای شرقی حل و در استان‌هایی مانند کرمان امنیت نسبی ایجاد شود...

اگر برای بسیاری از هم‌زمان قاسم سلیمانی، جنگ در تابستان سال ۶۷ به پایان رسید، ولی برای او آغاز دوران جدیدی در میادین نبرد بود. با پایان یافتن بحران در

جنوب شرق، طالبان در افغانستان قدرت گرفت و علاوه بر مرزها، ناامنی از سمت شرق دوباره به سمت خاک ایران آمد. سردار سلیمانی هم که تجربه موفق کنترل مرزهای شرقی و مبارزه با اشرا را در کارنامه‌اش داشت، بهترین گزینه برای پایان دادن به قائله طالبان بود. وی به واسطه حضور در مرزهای شرقی و سابقه مبارزه با اشرا و باندهای مواد مخدر در مرزهای ایران و افغانستان بود... سردار قاسم سلیمانی در ۹۷۳۱ خورشیدی از طرف آیت‌الله خامنه‌ای مقام معظم رهبری به فرماندهی سپاه قدس منصوب شد. بر اساس گزارش‌های نقل شده سپاه قدس پاسداران جهت افزایش فعالیت برون‌مرزی ایران شکل گرفت و سلیمانی پس از احمد وحیدی دومین فرمانده سپاه قدس ایران شد. شهید قاسم سلیمانی نقش کلیدی در خاورمیانه به ویژه در ناآرامی‌های منطقه‌ای معروف به بیداری اسلامی (بهار عربی) ایفا کرد. شهید سلیمانی تا پیش از انتصاب به فرماندهی سپاه قدس با باندهای قاچاق مواد مخدر در مرزهای ایران و افغانستان می‌جنگید. برخی از سیاستمداران معتقدند که انتصاب سردار سلیمانی به فرماندهی سپاه قدس همزمان با قدرت گرفتن طالبان یک پیش‌آمد محض نبود، بلکه او از این رو انتخاب شد که بومی منطقه کوهستانی به نام رابُر در کرمان بود و با نظام سیاسی جوامع قبیله‌ای به طور کلی و با جامعه افغانستان به ویژه آشنایی نزدیک داشت. شهید سلیمانی با تجربه‌ای که از جنگ داخلی کردستان داشت نیز گزینه مناسبی به شمار

می رفت، چون بنا بود در افغانستان عصر طالبان که درگیر جنگ‌های داخلی بود، وارد عمل شود. گفتنی است، شهید سلیمانی در طول هشت سال جنگ تحمیلی و نیز در مبارزه با باندهای مواد مخدر در مناطق مرزی ایران و افغانستان تا پیش از انتصابش به فرماندهی سپاه قدس تجربه بی‌مانندی اندوخته بود. در همین ارتباط مئیر داگان رئیس سابق موساد درباره سردار سلیمانی گفته بود: «او با هر گوشه از نظام رابطه دارد. او کسی است که من به آن باهوش از نظر سیاسی می‌گویم..»

تهدید ایران در مقابله با بوش چگونه کنار زده شد

نقش سردار سلیمانی در مدیریت منطقه از سال ۱۳۷۶ آغاز شد، زمانی که وی به فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رسید. نیرویی که هدف آن حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی بود و به تدریج تبدیل به یکی از مؤثرترین نهادهای نظامی در ایران تبدیل شد... نقش سپاه قدس به عنوان یک نهاد نظامی در ابتدا چندان میان افکار عمومی مشخص نبود، اما به دلیل نقشی که در مقابله با تهاجم نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران بازی کرد به تدریج به عنوان یک قدرت اساسی در سطح منطقه مطرح شد.. شاید نقطه اوج‌گیری این حرکت به زمانی باز می‌گشت که در پی حادثه یازدهم سپتامبر نیروهای امریکایی یک لشکرکشی تمام در منطقه خاورمیانه را آغاز کردند. در ابتدا افغانستان و سپس عراق

اشغال شد و بسیاری بر این گمان بودند که ایران گزینه بعدی برای حمله نظامی خواهد بود. در این میان سپاه قدس توانست با ایجاد یک عمق راهبردی در منطقه این تهدید را به طور کامل خاتمه دهد... "خاتمه دادن به این تهدید اولین دستاورد مهم قاسم سلیمانی بود."

## بیروت

تابستان ۸۵، رژیم صهیونیستی به لبنان حمله کرد. حاج قاسم به عنوان فرمانده نیروی قدس خیلی زود خود را به لبنان رساند تا از آنجا فرماندهی عملیات جبهه مقاومت را به عهده داشته باشد. او در کنار عماد مغنیه و سید حسن نصرالله، روزهای بسیار سختی را گذراند، اما در نهایت موفق شد بار دیگر اسرائیل و آمریکا را شکست دهد. این شکست باعث شد آوازه حاج قاسم در دنیا بپیچد و دشمنان از او کینه پیدا کنند. با وجود این هنوز در فضای رسانه‌ای حرفی از قاسم سلیمانی زده نمی‌شد. حتی تصاویر از حاج قاسم بسیار محدود بود و به جز عده اندکی بقیه اغلب صدای او را هم نشنیده بودند. اسرائیل و آمریکا اما از همان زمان به دنبال ترور حاج قاسم بودند. دو سال بعد از این جنگ، عماد مغنیه در یک انفجار تروریستی به شهادت رسید. اتفاقی که برای حاج قاسم بسیار دردناک بود... از جمله نقاط درخشان فرماندهی سردار سلیمانی بر نیروی قدس، تقویت حزب‌الله لبنان و

گروه‌های مبارز فلسطینی بود که نمود عینی آن را در نبردهای متعددی از جمله جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان و رژیم صهیونیستی و پیروزی مبارزان فلسطینی در جنگ ۲۲ روزه و ۱۱ روزه و ۲ روزه غزه علیه ارتش مجهز اسرائیل دیدیم.

در واقع قاسم سلیمانی توانسته بود استراتژی جمهوری اسلامی یعنی کمک به گروه‌های مبارز علیه اسرائیل را به خوبی دنبال کرده و هر روز در این مسیر گام‌های دیگری بردارد...

نقطه اوج این نبرد نیز به سال ۲۰۰۶ میلادی بازمی‌گردد. قاسم سلیمانی در این نبرد فرماندهی مستقیم صحنه نبرد را بر عهده داشت و در اوج حملات هوایی رژیم صهیونیستی به صورت اضطراری از طریق سوریه به ایران بازگشت تا در جلسه‌ای با حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی و سایر مسئولان شرکت کند.

بعد از بازگشت سردار سلیمانی به لبنان بود که جریان نبرد به نفع حزب‌الله لبنان بازگشت و یگان زرهی رژیم صهیونیستی متشکل از تانک‌های مرکاوا در مناطق جنوبی لبنان به وسیله موشک‌های کورنت روسی که از زرادخانه سوریه در اختیار آنان قرار گرفته بود، زمین‌گیر شدند. این حرکت بار دیگر در فلسطین و نوار غزه تکرار شد و توانست به تعبیر رهبری دست خالی آنان را در مقابله فراگیر با رژیم صهیونیستی پر کند...

اسرائیل که از لبنان و حزب الله و نیروهای مقاومت شکست خورد به فکر انتقام و جنگی دوباره بود. از همین رو تابستان ۸۷ به غزه حمله کرد. جنگی که ۲۲ روز طول کشید و بعدا معلوم شد حاج قاسم باز به یاری جبهه مقاومت رفته بود. در این جنگ برای اولین بار موشک‌های فجر ۵ علیه اسرائیل استفاده شد و شهرهای فلسطین اشغالی مورد اصابت قرار گرفت. سال ۹۳ حاج قاسم در پیامی به فرماندهان مقاومت فلسطینی درباره گوشه‌ای از واقعیات جنگ ۲۲ روزه سخن گفت: "... ما در محضر خدای عزوجل، با شهدا عهد می‌بندیم که بر عهد خود پایبند بمانیم و دگرگونه نشویم؛ همان‌گونه که بودیم و هستیم به تکلیف دینی خود در حمایت از مقاومت عمل کنیم؛ ما تأکید می‌کنیم که در اصرار برای پیروزی مقاومت و بالابردن آن تا پیروزی ادامه خواهیم داد...

#### محور مقاومت

قاسم سلیمانی در سال ۱۳۸۹ با حکم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای فرمانده معظم کل قوا با یک درجه ارتقا به درجه سرلشکری نائل آمد اما هنوز هم در افکار عمومی همه او را "حاج قاسم" می‌خوانند. اما این پایان ماجرا نبود. با توطئه جدید غرب و پشتیبانی مالی کشورهایمانند عربستان سعودی، که به شکل‌گیری گروهک‌های



تروریستی تکفیری اعم از داعش و جبهه‌النصره در منطقه انجامید، قاسم سلیمانی ماموریتی تازه یافت و آن هم مقابله با این تهدیدات در دو کشور عراق و سوریه بود. شهید سلیمانی با کمک شهیدان همدانی و تقوی در عراق "حشد الشعبی" و در سوریه "بسیج مردمی" (قوات دفاع وطنی) را شکل داد و با کمک آنها و هدایت و مشاوره نیروی قدس سپاه، طی ۶ سال، بساط تروریست‌ها در این دو کشور تقریباً جمع شد. در واقع باید این طور گفت که او و نیروهایش که با درخواست رسمی دولت‌های سوریه و عراق، به این دو کشور رفتند، مانع سقوط دمشق و بغداد شدند و هم او بود که با سفر به مسکو، نقش به‌سزایی در همراه کردن روسیه و پوتین برای ورود به میدان نبرد سوریه داشت... در تاریک‌ترین لحظات هجوم داعش به عراق و زمانی که مسئولان این کشور ملت‌مانه به دنبال دریافت کمک از آمریکا و ایران بودند، تنها یک نفر بود که توانست مسیری امیدوارکننده برای مقابله با داعش در دروازه‌های بغداد فراهم کند. قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس ایران با هماهنگی مستقیم با فرمانده کل قوا امام خامنه‌ای، اجازه کمک گسترده نظامی به عراق برای مقابله با داعش را به دست آورد... جنگنده‌های ایرانی با هماهنگی دولت عراق ستون‌های داعش را در نزدیکی سامرا بمباران کرده و با کند کردن پیشروی داعش اجازه تشکیل یک حلقه دفاعی به دور بغداد برای جلوگیری از نفوذ تروریست‌های تکفیری را فراهم کردند. در مرحله بعدی کمک‌های نظامی به سمت

کردها سرازیر شد و در نهایت اولین گام در عقب راندن داعش با عملیات مشترک نیروهای کرد و ارتش عراق شهر آمرلی آزاد شد... نبرد علیه داعش در سوریه و عراق از آن پس نزدیک به چهار سال دیگر به طول انجامید تا زمانی که ابوکمال اولین شهری که در سوریه به تصرف داعش در آمده بود، در عملیاتی تخت فرماندهی سردار قاسم سلیمانی آزاد شد.

هدیه حضرت زهرا(س)، به شهید گمنام

...شهید گمنامی را پیدا کردیم. هیچ نشانه‌ای از او نبود. نه پلاکی، نه وصیت‌نامه و نه مدارک شناسایی، امیدوارانه کنار پیکرش نشستیم و از آن شهید خواستم خودش یاریم کند. گفتم: ای شهید پاک، ای عزیز دل، ای شهید بی‌پلاک، همت کن از خودت نشانه‌ای بده. چند لحظه‌ای نشستیم و گشایشی نشد، رو به شهید گمنام کردم و گفتم اگر نشانه‌ای از تو پیدا کنم هزار صلوات برای حضرت زهرا(س) نذر می‌کنم. ساعتی گذشت و باز هم خبری نشد.

فکری به ذهنم رسید. به شهید گمنام گفتم، اگر کمکم کنی و نشانه‌ای بفرستی، همین‌جا برایت زیارت عاشورا و روضه حضرت زهرا(س) می‌خوانم. ناگهان در اوج ناامیدی و سکوت، مژده‌ای به چشم‌های من رسید برزبان سفید و کهنه کتانی‌اش نام و نام خانوادگی او مرا به سمت خود کشید. نیت به دل نشسته کارساز شد. باز

هم گره به دست مادری عزیز باز شد. آن شهید حسین سعیدی نام داشت و من از خوشحالی داشتم بال درمیآوردم... برشی از زندگی شهید حسین سعیدی

ارادت شهید محمد رضا تورجی زاده به حضرت زهرا (س) و سادات

توی خط مقدم کارها گره خورده بودو خیلی از بچه ها شهید و خیلی ها هم مجروح شده بودند. حاج حسین خرازی فرمانده لشکر امام حسین(ع) اصفهان، بی قرار بود، اما به رویش نمی آورد، خیلی ها داشتند باور می کردند اینجا آخرشه، یه وضعی شده بود عجیب. توی این گیرودار حاجی اومد بی سیم چی را صدا زد و بهش گفت: هر جور شده با بی سیم محمدرضا تورجی زاده را پیدا کن.(شهید تورجی زاده فرمانده گردان یازها و مداح با اخلاص لشکر بود) او را پیدا کردند حاجی بی سیم را گرفت با حالت بغض و گریه از پشت بی سیم گفت: تورجی زاده چند خط روضه حضرت زهرا (س) را برامون بخون. او هم فقط یک بیت زمزمه کرد که دیدم حاجی بی تاب شد... خدا می دونه نفهمیدیم چی شد وقتی به خودمون اومدیم دیدیم بچه ها دارند تکبیر می گویند. الله اکبر الله اکبر، خط را گرفته بودند، عراقی ها را تارو مار کرده بودند، با توسل به حضرت زهرا (س) گره کار باز شده بود...

شهید محمدرضا تورجی زاده فرمانده گردان بود و مداح. وقتی شهید شد ترکش خورده بود به پهلو چیپ و بازوی راستش. زیر پهلو چیپش شکاف عمیقی ایجاد

شده است. هنوز چند دقیقه‌ای از اعزامش با آمبولانس نگذشته بود که بی سیم اعلام کرد تورجی رفت پیش حسین خرازی. از بس عاشق حضرت زهرا سلام الله علیها بود، سفارش کرده بود روی سنگ قبرش بنویسند یا زهرا سلام الله علیها.

راوی: شهید محمود اسدی

شهید محمدرضا تورجی زاده از بس که شیفته حضرت زهرا (س) بود، به سادات هم ارادت ویژه ای داشت. گردانی داشت به نام یا زهرا (س) که بیشتر نیروهایش از سادات بودند.

داشت سوار توپوتا می شد که برود، رفتم جلو و گفتم: برادر تورجی می خواهم بیایم گردان یا زهرا (س). گفت: شرمندۀ جا نداریم. گفتم:

مگر می شود گردان مادرمان برای ما جا نداشته باشد؟

تا فهمید سیدم پیاده شد، خودش برگه ام را برد پرسلی و اسمم را نوشت. یک روز هم رفتم مرخصی بگیرم. نمی داد. نقطه ضعفش را می دانستم. گفتم: شکایت را به مادرم می کنم. از سنگر که آمدم بیرون، پا برهنه و با چشمان اشک آلود آمده بود دنبالم. با یک برگه مرخصی سفید امضاء. گفت: هر چقدر خواستی بنویس؛ اما حرفت را پس بگیر... راوی: سید احمد نواب



# شهید حبیبی محبتش بی‌پایه

راهبان کربلا را بنگر، آنان خوب دریافته‌اند که زندگی به  
خون وابسته است و پیگر تاریخ، بی خون خدا - تارا الله -  
مردهای بیش نیست و سر مبارک امام شهید بر فراز نی،  
رمزی است بین خدا و عشاق.

یعنی که این است به‌سای دیدار!

کتاب گسترده ناظران، ناصر کاره

## کشف گورهای دسته جمعی

در اسفند ۱۳۹۳ (مارس ۲۰۱۵) و پس از آزادی تکریت از دست داعش، ده‌ها گور دسته جمعی از کشته شدگان قتل عام اسپایکر کشف شد. ارتش عراق شهر تکریت را به طور کامل در نیمه اول فروردین ۱۳۹۴ (روزهای آغازین آوریل ۲۰۱۵) از داعش بازپس گرفت و تا تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۹۴ (۱۰ ژوئن ۲۰۱۵)، بقایای ۵۹۷ جسد از کشته شدگان اسپایکر را کشف کرد.

چندی بعد، کمیته یادبود کشتار اسپایکر، به تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۹۷ (۸ ژوئیه ۲۰۱۸) از کشف ۳۶ جسد در کاخ ریاست جمهوری صلاح الدین خبر داد که به صورت دسته جمعی دفن شده‌اند. این کمیته در جستجویی دیگر، ۱۵۷ تن دیگر را در گوری دسته جمعی در نزدیکی همان منطقه یافت. بزرگترین گور دسته جمعی کشف شده این جنایت تاکنون، شامل ۴۰۰ جسد از شهیدان این کشتار بوده است. سازمان ملل در سال ۲۰۱۸، تعداد گورهای دسته جمعی در تکریت عراق را ۲۰۲ عدد اعلام نمود که تعداد نفرات پیدا شده در آن ۶ تا ۱۲۰۰۰ شهید یافت شده است.

تصویر سردار سلیمانی و شعار لبیک یا خامنه ای که توسط نیروهای حشد الشعبی بعد از پس گرفتن تکریت بر یکی از دیوارهای پایگاه اسپایکر حک شد...

## داعش جنایت اسپایکرها را تکرار کرد

گروه تکفیری داعش دهها سرباز عراقی را که از یک سربازخانه به اسارت گرفته بود مانند جنایت اسپایکر به زور وارد یک کانال کرده سپس همه آنها را تیرباران کرد. گروه تروریستی داعش دهها سرباز ارتش عراق و نیروهای الحشد الشعبی عراق را به صورت دسته جمعی اعدام کردند. این گروه تکفیری با انتشار ویدئویی با عنوان "جحیم المرتدین" تصاویر دلخراشی از اعدام بیش از ۵۰ عراقی خبر داده است.

در این فیلم ویدئویی داعش اعلام کرده که انتشار این تصاویر برای بطلان ادعای مسئولان دولت عراق درباره سیطره کامل بر مناطق شمال بغداد صورت گرفته است. به رغم اینکه این گروه تروریستی اعتراف به اینکه شمال بغداد را در اختیار ندارد ولی در این ویدئو به شدت تلاش کرده نشان دهد می‌تواند با انجام عملیات خاص ضربه‌های بسیار سنگینی به دولت عراق وارد کند.

در این تصاویر دیده می‌شود که داعش دهها سرباز عراقی را از یک سربازخانه به اسارت گرفته و مانند جنایت اسپایکر چشمان آنها را بسته و به زور وارد یک کانال کرده سپس همه آنها را تیرباران می‌کند. در این تصاویر همچنین لحظه‌های یورش عناصر این گروه تروریستی به افرادی از مسئولان دولت و شوراهای شهر و... و نیز هدف قرار دادن آنها در منازل شان نشان داده شده است.

داعش همچنین در این ویدئو نشان می‌دهد که چگونه برخی نظامیان عراقی را با تک تیرانداز شکار کرده یا با کاتیوشا و سلاح‌های متوسط به مقرهای آنان حمله می‌کند. همچنین نحوه بمب گذاری خودروها و دستگاه‌ها عراقی خودروهای بمب‌گذاری شده به نمایش گذاشته شده است. داعش مدعی شده یکی از این اعدام‌های جمعی گسترده در جزیره النباعی و بقیه در منطقه طارمیه انجام شده که به گفته این گروه، دولت می‌خواهد سنی‌ها را از آنجا براند و نام آنجا را تغییر دهد...

به نقل از خبرگزاری ابنا

کشتار وحشیانه ۷۰۰ نفر در دیرالزور

تروریست‌های تکفیری داعش، به روستایی در حومه "دیرالزور" یورش بردند و علاوه بر گردن زدن ۷۰۰ نفر بیش از ۱۸۰۰ نفر از عشیره شعطیات را ربود. تروریست‌ها آنها را به عراق منتقل کردند.

جنایت هولناک داعش در یک شهر سوریه

"شهرک القریتین" واقع در حومه "جنوب شرقی شهر حمص"، آخرین دژ گروه تروریستی داعش بود که برای بقا در مرکز سوریه تلاش می‌کرد، اخیراً ارتش سوریه این شهرک را آزاد کرد، ساختمان‌هایش از ویرانی و خرابی در امان نماند و مردم آن از



جنايات وحشیانه جان سالم به در نبردند، جناياتی که منجر به جان باختن ده ها نفر از آنها شد. شهرک القریتین که بیش از ۱۳ هزار نفر جمعیت داشت...

طی سه هفته ای که داعش بر آن شهر مسلط شد، در معرض جنایت وحشیانه ای قرار گرفت که بیش از ۱۰۰ نفر قربانی شدند برخی از آنها با چاقو ذبح شدند، برخی به ضرب گلوله اعدام شدند و البته اتهام هم قبلاً آماده بود: مزدوری برای دولت سوریه. ابتدا باندهای تروریستی مسلح داعش وارد شدند در حالی که ما مردم بی دفاع در امنیت و اطمینان قرار داشتیم، اولین کاری که آنها انجام دادند، سرقت خودروهای کوچک و بزرگ از مقابل منازل بود و این وسایل را مورد استفاده قرار دادند. آنها از شامگاه همان روزی که حمله کردند، گفتند که "القریتین در قلمروی «الدولة الاسلامیه» قرار گرفته است" و به همین سبب از خروج هر فردی از منزلش جلوگیری کردند و هر کس هم خارج می شد، در معرض قتل قرار می گرفت.

داعش در شهرک القریتین جناياتی بی شماری را ارتکب شدند. یکی از شاهدان عینی این طور گفت: من در منزل پنج جسد پیدا کردم، گروه داعش مردم را به زندان می انداختند و آنها را با چشم های بسته به مکانی که آنها را می کشتند، منتقل می کردند، حدود ۲۰ جسد را در حالی که چشمان شان بسته بود، پیدا کردیم، همگی از ناحیه سر هدف تیراندازی قرار گرفته بودند، سه یا دو گلوله به هر نفر شلیک شده

بود، عناصر داعش در خیابان‌ها پرسه می‌زنند و وارد منازل می‌شوند و به سرقت غذا و اثاث منزل دست می‌زنند، آنها همچنین به سرقت از فروشگاه‌ها و مغازه‌ها دست زدند، آنگاه شروع کردن به ربودن جوانان می‌کردند...

آنها هر جوان نظامی را که در چنگ شان بود، بلافاصله یا سر می‌بریدند یا آتش می‌زدند. آنها جوانان را مقابل چشمان خانواده‌های شان می‌کشتند. آیا وحشیانه‌تر از آنچه داعش در این شهرک انجام داد، وجود دارد؟

داعش مردم را گرسنه نگه داشتند و نزدیک بود از گرسنگی بمیریم، آنها هرگز به ما غذا نمی‌دادند، آنها شب و روز بر ما وارد می‌شدند، هیچ کس از شر آنها در امان نبود، آنها مقابل دیدگان ما به مردم تیراندازی می‌کردند. راوی: شهردار شهرک القریه، محمد عبدالکریم رویشدی شهردار شهرک القریه

تلخ‌ترین اعدام شیعیان

بر اساس گزارش العالم، در تصاویری که از فیلم این جنایت به وسیله داعش منتشر شده است، صحنه‌هایی از قتل عام فجیع "شیعیان کرکوک عراق" نشان داده می‌شود. این فیلم که "درو کردن سالانه" نام دارد، از طریق شبکه‌های وابسته به تروریست‌های داعش منتشر شد. در این فیلم، برخی از قربانیان مظلومانه در

گودال‌هایی که خود کنده‌اند، می‌نشینند و سپس به دست تروریست‌های داعشی اعدام می‌شوند.

سردخانه موصل؛ شاهدی زنده بر جنایت‌های داعش

"سردخانه پزشکی قانونی شهر موصل در شمال عراق" یکی از بهترین شاهدان جنایات داعش است؛ مکانی که این گروه تروریستی روند اداری و بوروکراسی مربوط به قربانیان جنایت‌هایش را ثبت می‌کرد. سردخانه شهر موصل جایی بوده که فرایند رسیدگی به قربانیان ماشین قصابی گروه تروریستی داعش طی سه سال حکمرانی‌اش بر بخش‌هایی از عراق و سوریه، به اجرا درآمده است. در این سردخانه پزشکان و کارمندان هر روز شاهد بدترین فجایعی بودند که این شبه‌نظامیان توانستند در قبال انسان‌ها اعمال کنند و معمولا خودشان نیز می‌ترسیدند که نفرات بعدی باشند.

با این حال کارمندان و پزشکان این سردخانه در موارد متعددی با کارهای کوچک و بزرگ تلاش کردند تا به شکل پنهانی از داعشی‌هایی که آنها را به خدمت خود درآورده بودند نافرمانی کرده و به بهترین شکلی که می‌توانستند احترام اجساد را رعایت کنند. آنها می‌گویند که بعضی روزها بالغ بر ۱۰۰ جسد به این مکان آورده می‌شد. این اجساد شامل کسانی بودند که در بمباران‌ها یا درگیری‌های میان شبه‌نظامیان و

حملات نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا یا عراق تکه تکه شده بودند و یا قربانی مجازات‌های مضحکی بودند که داعش به بهانه ارتکاب جرم یا گناه علیه آنها اعمال کرده بود. اسنادی که در این سردخانه موجود است جزئیات هولناکی را دربردارد. در یکی از فایل‌های اکسل که در کامپیوتر این سردخانه موجود بوده مشخص شده که در فاصله ژوئن ۲۰۱۴ تا ژانویه ۲۰۱۷ یعنی مدت زمانی که بیشتر دوره حکمرانی داعش را شامل می‌شود جسد بیش از ۱۲۰۰ نفری که به سرشان گلوله شلیک شده بود به آنجا منتقل شده که این احتمالاً حاکی از اعدام‌های داعش است و به طور میانگین داعش هر هفته ۱۱ نفر را به این روش اعدام کرده است.

از طرفی در میان قربانیان این اعدام ۱۶ پسر بچه و ۶ دختر بچه زیر ۱۴ سال نیز وجود داشتند. علاوه بر آنها اسناد این سردخانه نشان می‌دهد که ۱۲ زن نیز سنگسار شدند و همچنین ۹۵ جسد سر بریده شده و ۵۰ پسر و مردی که از طریق پرتاب از ارتفاع در این مدت جان خود را از دست داده‌اند نیز به چشم می‌خورد که احتمالاً آنها نیز قربانی مجازات‌های داعش شده بودند. در عین حال داعش در زمان حضورش در موصل هرگونه بازگرداندن اجساد به خانواده‌های شان را نیز ممنوع کرد و به جایش آنها را در گورهای دسته جمعی دفن می‌کرد...

به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس

در شب عملیات بدر، سوار قایق شدیم و زدیم به خط مقدم، زیر باران تیر در حین عملیات بودیم که وقت نماز مغرب شد. رزمنده پیری با ما بود، شروع کرد با آب هور وضو گرفت. ما هم بعد از او وضو گرفتیم و در همان دقایق به نماز ایستادیم. آن شب، آن نماز اول وقت، در آن شرایط سخت، بهترین نماز ما بود.

برشی از زندگی محسن شاه رضایی، منبع: اخلاق پرسمانی

#### تذکر نماز اول وقت

تنها جایی که می شد سراغش را گرفت، نمازخانه بود. آن قدر مقید بود که نیم ساعت قبل از نماز، به طرف نمازخانه می رفت. هم خودش مقید به نماز اول وقت بود و هم با اخلاص خاصی، بقیه را به نماز اول وقت دعوت می کرد. يك بار که من در جلسه ای حضور داشتم و اتفاقاً تا ظهر طول کشید، ناگهان در باز شد و موسوی با چهره نورانی اش وارد شد و بعد از سلام، از ما پرسید: برادر می بخشید، خواستم بپرسم ظهر شده؟ بعد ما متوجه وقت نماز شدیم و چند لحظه بعد صدای اذان بلند شد. نحوه تذکر دادن او در آن لحظه خیلی برایم جالب بود...

راوی: هم رزم شهید علی موسوی، منبع: اخلاق پرسمانی

للمتقين اما ما

زمانی که در این دانشگاه ، کمونیست‌ها مسلط بودند و دانشجویان مسلمان تنها اتاقی کوچک برای برگزاری نماز داشتند، چون بعضی از دانشجویان خجالت می‌کشیدند که در دانشگاه نماز بخوانند، با اینکه او از ریا نفرت داشت، اما روزی چندین بار در نمازخانه نماز می‌خواند تا دانشجویان دیگر احساس تنها بودن نکنند و خجالت نکشند...

از خاطرات شهید مصطفی چمران

احترام

آنقدر به من احترام می‌گذاشت که خودم شرمنده می‌شدم، محال بود در جمع یا در تنهایی پایش را جلوی من دراز کند. می‌گفتم مادر، خسته می‌شوی، پایت را داراز کن، می‌گفت: جلوی مادر، هرگز!

گاهی کنار سفره آب می‌ریختم و به دستش می‌دادم.

مچم را می‌گرفت، تادستم را نمی‌بوسید، رها نمی‌کرد.

این کمترین محبتش به من بود....

راوی مادر شهید اکبر جوانمردی

# شهید حسن طهرانی مقدم

روی سنگ قبر من بنویسید اینجا محل دفن کسی  
است که می خواست اسرائیل را نابود کند.

Write on my tombstone This is the burial  
place of the one who wanted to destroy Israel

حسن مقدم

NAKHL  
SADRJAHADIR

کتاب کشتار خاطرات، ناصر کاره

امیر خیلی دوست داشتنی بود. اگر ذره ای از او دلخور و ناراحت می شدم به هر طریقی دلم رو به دست می آورد، حتی پشت پاهامو می بوسید، هر روز صبح وقتی می خواست بره اداره می اومد و پای منو می بوسید.

یکبار خواهرش این اتفاق رو دید و به من اشاره کرد و گفت دیدی چه کار کرد مادر؟... گفتم بله، کار هر روزش هست، من خودمو به خواب می زنم یک وقت خجالت نکشه... برشی از زندگی شهید مدافع حرم، شهید امیر لطف

عدم خلوص در انقلاب، برابر با سقوط است

...ما که نیامدیم که يك حكومتي را بگيريم كه حالا اگر اين حكومت يا وكالت و وزارت را از ما بگيرند ناراحت شويم، چون حكومت يا وكالت و وزارت زماني براي ما ارزش دارد كه بتوانيم اين جامعه اسلامي را ايجاد كنيم. اگر نتوانستيم اين كار را بكنيم، وكالت و وزارت براي ما هيچ ارزشي نخواهد داشت.

مطمئن باشيم در هر شغلي كه هستيم اگر ذره اي عدم خلوص در ما باشد امروز سقوط نكنيم، فردا سقوط مي كنيم. فردا نباشد پس فردا سقوط مي كنيم چون انقلاب هر زمان يك موج مي زند يك مشت زباله را بيرون مي ريزد. در موج انقلاب يكي



همان اول پایین می‌افتد. از اول مخالفت می‌کند، دیگری يك خرده جلوتر، دیگری به شکل دیگر. یکی مقداری مسائل اسلامی را رعایت می‌کرده و می‌گفته مسلمانم و پیرو «خط امام» هستم. همین شخص مدتی بعد از «خط امام» پایین افتاده است برگزیده ای از سخنرانی «خلافت دائمی» مرکز نشر آثار و اندیشه های شهید دیالمه عروسی فرمانده تیپ سیدالشهدا (ع)

روزی که امام (ره) علیرضا موحد دانش، فرمانده تیپ سیدالشهدا و همسرش را عقد کرد، علی با دست چپش دست امام (ره) را گرفت و بوسید. وقتی از حضور امام (ره) بیرون آمدند، همسرش پرسید چرا با دست راست دست امام (ره) را نگرفتی؟

علی گفت: ترسیدم امام (ره) متوجه دست مصنوعی‌ام شود و غصه دار شود. علی اصرار داشت مراسم عروسی را در مسجد و با تعارف مقداری خرما برگزار کنند. نظرش این بود که خبر مراسم را با پخش اعلامیه به گوش دوستان و آشنایان برساند؛ اما خانواده علی زیر بار نرفت. اگرچه مراسم عروسی در نهایت سادگی، تنها با سخنرانی داوود کریمی، فرمانده سپاه تهران و فرستادن صلوات در مسجد برگزار شد، اما خانواده توانست شیرینی را جایگزین خرما کند و در عروسی پخش کند و...

راوی: همسر شهید علیرضا موحد دانش

من و حمید به کمترین چیزها راضی بودیم؛ به همین خاطر بود که خریدمان، از یک دست آینه شمعدان و حلقه ازدواج فراتر نرفت! برای مراسم، پیشنهاد کردم غذا طبق رسم معمول تهیه شود که به شدت مخالفت کرد! گفتم: چه کسی را گول می زنیم، خودمان یا دیگران را؟ اگر قرار است مجلس مان را این طور بگیریم، پس چرا خریدمان را آنقدر ساده گرفتیم؟! مطمئن باش این جور بریز و پاش ها اسراف است و خدا راضی نیست. تو هم از من نخواه که برخلاف خواست خدا عمل کنم. با اینکه برای مراسم، استاندار، حاکم شرع و جمعی از متمولین کرمان آمده بودند، نظرش تغییری نکرد و همان شام ساده ای که تهیه شده بود را بهشان داد!...

حمید می گفت: «شجاعت فقط تو جنگیدن و این چیزها نیست؛ شجاعت یعنی همین که بتوانی کار درستی را که خلاف رسم و رسوم به غلط جا افتاده است، انجام بدهی و خط شکن باشی در این موارد... راوی همسر شهید حمید ایران منش

"اهمیت حق الناس"

اقدام قابل تامل سردار سلیمانی در میدان نبرد: نامه سرلشکر حاج قاسم سلیمانی برای صاحب منزلی که در خلال عملیات آزادسازی البوکمال، از آن منزل به عنوان مقر استفاده کرده بود. فرمانده سپاه قدس در این نامه ضمن معرفی خود، بابت

استفاده از منزل به عنوان مقر، از صاحب آن عذرخواهی کرده و ضمن نوشتن شماره تلفن منزل شخصی خود در انتهای نامه، برای جبران هرگونه خسارت احتمالی و یا هرگونه درخواست دیگری از طرف صاحب منزل، ابراز آمادگی کامل کرده است. سردار سلیمانی همچنین در بخشی از این نامه بیان کرده: من میان خودم (به عنوان یک شیعه) و شما (به عنوان یک سنی) تفاوتی نمی بینم؛ زیرا خود را پیرو سنت رسول الله (ص) و شما را نیز محب اهل بیت (ع) می دانم... منبع/فارس

موقع کفن کردن حاج قاسم، کربلا را دیدیم

به آقا عرض کردم: دیشب که خواستیم شهداء را کفن کنیم کربلا را دیدیم، همه بدن ها اربا اربا بود، حاج قاسم پنج تکه شده بود، سر در بدن نداشت، بخشی از کتف و دست راست و امعاء و احشاء و پای راست از مچ به پائین. ابومهدی مهندس هم فقط ۴ الی ۵ کیلو گوشت....

عرض کردم: با اینکه برای کفن کردن همه وسائل را داشتیم، پارچه داشتیم، پنبه داشتیم، پلاستیک و دیگر لوازم را داشتیم اما نمی توانستیم این پیکرها را خوب جمع و جور کنیم و به سختی تیمم داده و کفن کردیم، نمی دانم امام زین العابدین در کربلا چطور جنازه سید الشهداء را با بوری جمع کرد؟.. سلام و درود خدا بر شهید سرافراز اسلام حاج قاسم سلیمانی-روایت سردار باقرزاده در محضر رهبر انقلاب

## انگشتر شهید

بعد از این که شهید علیزاده، در درگیری‌های سوریه توانست تانک خودی که مابین ما و داعشی‌ها قرار گرفته بود را به تنهایی به عقب برگرداند و جان ۱۷ تن از مستشاران ایرانی را نجات بدهد او را به دلیل این رشادت کم‌نظیر نزد حاج قاسم سلیمانی بردند، حاج قاسم وقتی شهید علیزاده را دید، او را بغل کرد و پیشانی‌اش را بوسید و گفت: من فعلاً چیزی به همراه ندارم که به عنوان هدیه بدهم ولی این انگشترم مال شما، این انگشتر به عنوان یادگاری در دست شهید بود تا اینکه شب عملیات انگشترش را در آورد و به هم‌رزمش داد و به او گفت: من فردا در سیلو شهید می‌شوم، این انگشتر را بعد از شهادت به پسر من سینا بده....

راوی: شهید عباسعلی علیزاده

شهید محمدامین جبلی

وقتی پسر من قصد عزیمت به فرودگاه را داشت لباس خاکی به تن داشت؛ مادرش به او گفت لباس را عوض کن! با این اتفاقاتی که افتاده و محاسنی که تو داری کمی احتیاط کن که در خارج از کشور برایت مشکل نشود؛ حتی من نیز به او گفتم شلوار لی بپوش اما او به جلوی آینه رفت و با خنده می‌گفت شبیه شهدا شده‌ام و همینطور خوب است. به او گفتم بابا خیلی نور بالا میزنی!...

هوای خودت را داشته باش. حتی در فرودگاه یکی از دوستانش که به بدرقه آمده بود به او گفت حرف مادرت را گوش می کردی و لباس دیگری می پوشیدی؛ با خنده در جواب به دوستش گفت اگر زیاد اصرار کنید گوشه لباس خاکی ام می نویسم، شهید قاسم سلیمانی!.

تا همان روز آخر می گفت من هنوز عزادار سردار سلیمانی هستم؛ مادرش به او گفت حالا نرو، ممکن است جنگ بشود؛ پسر می گفت اگر جنگ شد، اولین نفری که برمی گردد من هستم؛ این پسر با این روحیه رفت...

من این بچه های امروز را با زمان خودمان مقایسه می کنیم و م. بینم اینها به سرعت از ما سبقت گرفتند؛ ما در جبهه ما دل به دریا می زدیم اما اینها از ما جلوتر زدند؛ خوشا به سعادتشان ...

با خود یک جانماز و مهر کربلا برد و گفت این تربت رابه عنوان سکینه دل و آرامش قلبم می برم. در کانادا با اینکه در ایام ماه رمضان روزهای طولانی داشت، روزه هایش ترک نشد و به نمازش مقید بود.... یکی از اساتیدش از دانشگاه تورنتو وقتی فهمید او هم جزء جانباختگان بود، ویدئویی از او دیدم که وقتی درباره پسر من صحبت می کرد، چنان گریه می کرد که نمی توانست به خوبی سخن بگوید. یکی دیگر از اساتیدش در مورد او گفته بود اگر مسلمانان اینطور هستند ما باید در شناخت مان

از اسلام تجدید نظر بکنیم؛ روحیات فداکار، مهربانی و مساعدت های اجتماعی او کاری کرده بود که آنها به این فکر فرو رفته بودند.

فرزند من اینگونه بود؛ حالا اما در شبکه های ماهواره ای عکس او را نشان می دهند و مصادره به مطلوب می کنند احساسات مردم را تحریک کرده و از جانب‌خستگان این پرواز سوء استفاده می کنند؛ اگر اطلاع رسانی به موقع صورت می گرفت اجازه این اتفاق را هم نمی دادیم...

بعد از اعلام ماجرا ابتدا منقلب بودم اما چون خود زمان جنگ را درک کردم می دانم که در جبهه نیز وقتی نیروی خود اشتباهی مورد اصابت گلوله یا خمپاره قرار می گرفت، او شهید محسوب می شد... در چنین شرایطی که رئیس جمهور نیز گفت شرایط جنگی بوده است، این حادثه هم ناشی از همان جنگ است و ما این مسئله را درک کردیم. راوی: دکتر سعید جلیلی عضو شورای عالی امنیت ملی به نقل از پدر شهید محمد امین جبلی از شهدای حادثه سقوط بوئینگ ۷۳۷

گفتنی است محمد امین جبلی، دانشجوی برتر پزشکی دانشگاه تورنتو کانادا بود و پدر وی نیز محمد جبلی، فوق تخصص قلب و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران است. این پدر باعث افتخار ملت ایران است...

راوی: محمد جلیلی عضو تشخیص مصلحت نظام

سردار یک ریال یا یک دلار حق ماموریت نگرفت

تاکنون این را نگفته‌ام اما اکنون که ایشان شهید شده‌اند می‌گویم که سردار سلیمانی یک ریال یا یک دلار حق ماموریت نگرفت؛ گاهی به من می‌گفت که من در خرج زندگی زن و بچه خود می‌مانم... حجت‌الاسلام علی شیرازی، نماینده ولی فقیه

در نیروی قدس سپاه

چشم‌های خسته‌ات...

گواهی می‌داد... چشم‌انتظاری!

نگاه آرام و سکوت بیش‌ترت... حکایتِ بغضی عجیب داشت!

تسبیح را آرام چرخاندنت... آشوبِ دلّت را گواهی می‌داد!

دارم باخودم فکر می‌کنم: حالا... آرام گرفته‌ای؛

وقتی چشمت... روشن شده به جمال عقيله خاتون!

حالا... از تَه دل می‌خندی؛

وقتی رفیقانِ قدیمی‌ات را دیده‌ای!

حالا... و مثل همیشه... سَرَت را بالا گرفته‌ای؛

که در دفاع از حرم عمه سادات...

سنگِ تمام گذاشتی!

راحت بخواب سردار!

ما... فرزندان این مرزو بوم...

دست از دفاع بر نمی‌داریم!

ما... راهت را... ایمان و اعتقادت را...

و عشق و آرمانت را... ادامه خواهیم داد!

راحت بخواب سردار... حرم، بی‌مدافع نمی‌ماند!

تنها... دل‌مان برایت...

تنگ خواهد شد!

راحت بخواب سردار!

شهادتت مبارک؛ حاج قاسم!





# نهد زير اللذير

هیچ جا مثل عملیات خیبر مهدی را آنقدر زیر فشار و خسته ندیدیم. خبر شهادت ها پشت سر هم می آمد، خبر عقب نشینی ها ، شکسته شدن خط خودی ، یا هر خبری که می رسید انگار صورت مهدی گر می گرفت. با این حال سعی می کرد ظاهرش نشان ندهد. گاهی می شد که خبر شهادت کسی را در جمع به او بدهند، و مهدی لبخند بزند و بگوید که : خدا را شکر؛ به تکلیفش عمل کرد. ادای تکلیف کلمه ای بود که از زبانش نمی افتاد.

به نقل از کتاب «تو که آن بالا نشستی»

در گردان ما یک پیرمرد ترک زبان بسیجی بود. گردان به مرخصی رفت؛ به همراه یکی از بچه‌ها او را تعقیب کردیم؛ او داخل یکی از خانه‌های محقر در حاشیه شهر قم رفت؛ جلو رفتیم و در زدیم، وقتی ما را دید، خیلی ناراحت شد و گفت چرا مرا تعقیب کردید؟ گفتیم ما از لشکر علی بن ابی طالب (ع) هستیم، آمدیم از وضع شما باخبر باشیم. وارد منزل شدیم، زیرزمینی بسیار محقر با دیوارهای گچ و خاک و پیرزنی نابینا که در گوشه‌ای نشسته بود. پیرمرد گفت: ما اهل شاهین دژ بودیم، در دنیا یک پسر داشتیم که فرستادیم قم طلبه و سرباز مهدی (عج) شود. مدتی بعد، انقلاب پیروز شد؛ بعد هم در کردستان درگیری شروع شد. او آمد شهرستان، با ما خداحافظی کرد و راهی کردستان شد؛ چند ماه از او خبر نداشتیم، به دنبالش رفتم بعد از پیگیری گفتند پسر شهید شده، جنازه‌اش هم افتاده دست ضدانقلاب. بعد از مدتی خبر دادند پسر را قطعه قطعه کرده‌اند و سوزانده‌اند و هیچ اثری از پسر نمانده. همسرم از آن روز کارش شد گریه کردن. آن قدر گریه کرد تا اینکه چشمانش نابینا شد. از آن روز گفتم هر چیزی که این پیرزن داغ دیده بخواند برآورده می‌کنم؛ یک روز گفت به یاد پسرم برویم قم ساکن شویم. ما هم اینجا آمدیم؛ من هم دست فروشی می‌کردم. یک روز گفت آقا، یک خواهشی دارم برو جبهه و نگذار اسلحه فرزندم روی زمین بماند.

من هم آمدم از آن روز همسایه‌ها از او مراقبت می‌کنند... بعد از مدتی به منطقه برگشتیم؛ شب عملیات کربلای ۵ بود؛ هرچه آن پیرمرد اصرار کرد، نگذاشتم به عملیات بیاید گفتم چهره آن پیرزن معصوم در ذهنم هست، نمی‌گذارم بیایی! گفت: اشکالی ندارد، اما من می‌دانم پسر من بی‌معرفت نیست؟ آن پیرمرد از پیش ما به گردانی دیگر رفت؛ در حین عملیات یاد او افتادم و گفتم تماس بگیرم و به مسئولین آن گردان سفارش کنم که نگذارند پیرمرد جلو بیاید. تماس گرفتم با فرمانده گردان صحبت کردم، سراغ پیرمرد را گرفتم؛ فرمانده گردان بی‌مقدمه گفت دیشب زدیم به خط دشمن، و همان پیرمرد به شهادت رسیده که پیکرش نیز همان جا، مانده است. بدنم سرد شد با تعجب به حرف‌های او گوش می‌کردم؛ خیلی حال و روزم به هم ریخته بود... بعد از عملیات یکسره به سراغ خانه آنها رفتم. جلوی خانه شلوغ بود؛ همسایه‌ها آمدند و سؤال کردند شما چه نسبتی با اهل این خانه دارید؟!... خودم را معرفی کردم؛ بعد آنها گفتند: چهار روز پیش وقتی رفتیم به او سر بزنی، دیدیم مادر همانطور که روی سجاده مشغول عبادت بوده، به رحمت خدا رفته و دق کرده است... برگرفته از نشریه یالثارات الحسین (ع)

در راه رسیدن به تو گیرم که بمیرم

اصلا به تو افتاد مسیرم که بمیرم

یک قطره ی آبم که در اندیشه ی دریا

افتادم و باید بپذیرم که بمیرم

یا چشم بیوش از من و از خویش برانم

یا تنگ در آغوش بگیرم که، بمیرم

این کوزه ترک خورد! چه جای نگرانی است

من ساخته از خاک کویرم که بمیرم.

خاموش مکن آتش افروخته ام را

بگذار بمیرم که بمیرم که بمیرم...

قطعه شعری از فاضل نظری

گریه های امپراطور - سوره ی مهر

شهید لاجوردی

شهید لاجوردی، به حق مجاهد فی سبیل الله بود که در این راه، سختی های بسیاری را به جان خرید و تمام وجودش را وقف دفاع از اسلام کرد. در بدترین شرایط شکنجه در زندان های رژیم طاغوت، زمانی که نشانی مبارزان مسلمان را از او می پرسیدند،

با صلابت و استواری وصف ناپذیری پاسخ می داد: آقای همه ما خمینی است و آدرس او نجف اشرف است. او در زندان رژیم طاغوت، پس از تحمل شکنجه های فراوان در حالی که با بدنی رنجور و غرق در خون از شکنجه گاه به سلول بازگردانده می شد، تمامی توان خود را جمع می کرد و ندائی دشمن شکن الله اکبر سر می داد. او می خواست با این کار، به شکنجه گران مزدور ثابت کنند که شکست ناپذیر است و در راه خدا، همه مشکلات را به جان می خرد... منبع: پایگاه خبری روایت

#### مأموریت و نماز

یک بار مأموریت مان طول کشید نتوانستیم نماز را اول وقت بجا آوریم. رفتیم آشپزخانه برای صرف غذا. خبری از (شهید امیر چمنی) نبود. رفتم دنبالش. داشت وضو می گرفت. با چهره ای به غبار غم نشسته، می گفت:

پناه بر خدا، خدایا مرا ببخش که توفیق خواندن نماز اول وقت را از دست دادم. او از چهارسالگی همراه پدر و مادرش برای اقامه نماز جماعت به مسجد می رفت. یک بار که روحانی مسجد از مردم پرسیده بود: کدامیک از شما نماز آیات را می توانید بخوانید؟ امیر ده ساله برخاسته بود و عملاً به همه نشان داده بود که نماز آیات را چگونه باید خواند... شهید امیر چمنی

اقامه نماز اول وقت شهید قریشی در نبرد با داعشی‌ها

رزمندگان لشکر فاطمیون برای عملیات آماده شدند و راهی شدند. عملیات با طلوع خورشید آغاز شد و آن‌ها با سرعت زیادی در تعقیب تروریست‌ها بودند. به وسط بیابان‌ها رسیده بودند که هنگام نماز ظهر شده بود. ناگهان یکی از ماشین‌ها از مسیر پیشروی کمی خارج شد و ایستاد. از ماشین پیاده شد، کنار خودرو جانمازش را پهن کرد و به نماز ایستاد.

برای آن رزمنده جالب بود که بداند آن فرد کیست که در آن شرایط خطرناک و وسط این بیابان‌ها می‌خواهد نمازش را اول وقت بجا بیاورد، به او نزدیک شد. آن فرد کسی نبود جز سردار شهید سید احمد قریشی، از فرماندهان خدوم لشکر فاطمیون. این شهید مدافع حرم پشت بی‌سیم اذان گفت تا نماز صبح رزمندگان قضا نشود این شهید مدافع حرم پشت بی‌سیم اذان گفت تا نماز صبح رزمندگان قضا نشود...

مشغول نماز

صدای اذان را که می‌شنید، سرگرم هر کاری که بود، رهایش می‌کرد و آرام و بی‌صدا می‌رفت و مشغول نماز می‌شد...

شهید محمد ابراهیم همت

## جنایت دکتر بعثی؟

بعثی ها هر اسیری را که دوست داشتند، می زدند و شهید می کردند و هیچ کس هم نبود جلو این نامردها را بگیرد. تا ساعت چهار پنج بعد از ظهر، ما را در آن گرمای طاقت فرسا بدون آب و غذا نگه داشتند. ساعت حوالی پنج بعد از ظهر بود که یکی دو دستگاه ماشین آوردند. اول آنهایی را که سالم بودند، سپس مجروحانی را که وضع شان نسبتا بهتر بود، سوار کردند و بعد، بقیه مجروحان را بردند پشت خاکریز و با زدن تیر خلاص، همه آنها را به شهادت رساندند. یکی از برادران که بعد از ما اسیر شده بود، می گفت: من خودم دیدم که عراقی ها با تانک روی شهدا و مجروحان ما رفتند و بعدش هم آنها را یکجا جمع کردند و با ریختن بنزین، همه آنها را سوزاندند. ما را سوار ماشین کردند و راه افتادیم. ناگهان باد شدیدی وزید و چون خاک منطقه رملی بود، توفان شن شروع شد. همین طور که ماشین آهسته آهسته حرکت می کرد، ما می دیدیم که لایه ای از شن روی شهدا را می گیرد و از دیده ها پنهان می کند. در بین راه، از شلمچه تا بصره، پر بود از تجهیزات و ادوات جنگی، تانک ها، نفربرها و ... تجهیزات زرهی دشمن به حدی زیاد بود که نمی شد شمارش کرد. از شلمچه تا خود بصره، عراقی ها خطوط دفاعی تشکیل داده بودند. هر جا که نگاه می کردیم، پر بود از نیروهای عراقی؛ در حالی که در خط ما چندان امکاناتی وجود

نداشت... چون جراحات وارد بر من و تعدادی از دوستان خیلی زیاد بود، ما را به بیمارستان شهر بصره بردند و بستری کردند. در اتاق ما برادری بود که تمام بدنش تیر خورده بود؛ درست مثل آبکش. این طور که خودش می‌گفت، عراقی‌ها او را به رگبار بسته بودند. این برادر به جهت زخم‌های زیادی که داشت، لخت و برهنه روی تخت کناری من دراز کشیده بود و دست و پایش را با دست بندهای مخصوص، به تخت بسته بودند. یک روز ظهر که توی حالت خواب و بیداری بودم، دیدم یک دکتر، دو پرستار زن و دو سرباز عراقی وارد اتاق شدند و رفتند سر تخت آن برادر. دکتر عراقی به زبان عربی به پرستارها گفت که دست‌های آن برادر مجروح را بگیرند.

آنها هم گرفتند. بعد دکتریک آمپول هوا به طرف دست آن برادر مجروح برد. در همین حین، یکی از پرستاران زن، دست دکتر عراقی را گرفت و شروع کرد به داد و بی داد کردن. دکتر با دست دیگرش ضربه‌ای به آن پرستار زد و او را پرت کرد گوشه اتاق. پرستار دوم هم با دیدن این صحنه (در حالی که جیغ می‌زد) از اتاق خارج شد. چهره دکتر را که نگاه کردم، خیلی سرد بود؛ مثل یک مرده متحرک. انگار اصلا احساس و عاطفه در وجودش نبود! با رفتن پرستارها، دکتر به سربازان عراقی دستور داد تا دست‌های آن برادر مجروح را بگیرند. بعد با خونسردی کامل، آمپول هوا را در رگ آن برادر تزریق کرد. یک دقیقه بعد، بدن برادر مجروح به شدت به لرزه درآمد. دو سرباز



عراقی برای اینکه برادر مجروح تکان نخورد، هیكل های درشت و سنگین خود را انداختند روی او و دقایقی بعد، آن برادر مجروح، در دیار غربت، به شهادت رسید. هنوز ساعتی نگذشته بود که همان سربازان پارچه آوردند و آن برادر شهید را در آن پیچیدند و از اتاق خارج شدند... راوی: آزاده عبدالرضا نصیرپور

### مجازات پاره کردن عکس

چهارشنبه دوم آذر ۱۳۶۷، تکریت، کمپ ملحق، امروز صبح مرا بیرون بردند. سه نفر بودیم که قرار بود تنبیه مان کنند؛ علی کوچکزاده، حسین شکری و من... بچه‌ها عکس رجوی را پاره کرده بودند... بعضی‌ها برای اینکه دیگر تکرار نشود سه نفرمان را وسط محوطه خاکی کمپ بردند.

افسر بخش توجیه سیاسی گفت: به علی و حسین هر کدام صد ضربه کابل بزنند و با توجه به شرایط جسمی‌ام مراعاتم کردند... حامد سرشیلنگ آب را توی دهنم قرار داد با دست‌هایش فکم را محکم گرفت و از سلوان خواست شیر آب را باز کند. شیر آب را که باز کرد زیاد تقلا کردم رهايم کنند. شکمم پر از آب شده بود؛ مثل کسی که در آب غرق شده باشد از بینی‌ام آب می‌ریخت....

جرم من سوراخ کردن چشم عکس مجید نیکو، قاتل شهید آیت‌الله مدنی و پاره کردن عکس مسعود رجوی بود؛ همان عکسی که در یکی از دیدارهایش در منطقه خضراء

با صدام گرفته بود. امروز به میزان علاقه بعثی ها به سران گروهک منافقین بیشتر پی بردم!... راوی: آزاده جانبارسید ناصر حسینی پور، نویسنده کتاب پایی که جا ماند

کشتن با تخریب ساختمان

گروه تروریستی داعش در انتقام حملات هوایی به مواضع خودش در بخش های مختلف استان الانبار، دو جوان عراقی را به وسیله تخریب ساختمان بر روی آنها اعدام کرد. این دو نفر با نامهای "نشات محمود الترقی و حیدر اسعد عبدالرزاق" از اعضای ارتش و بسیج مردمی عراق بودند که در اسارت داعش به سر می برده اند.

همزمان با تشدید حملات هوایی و زمینی به مواضع داعش در بخشه ای مختلف استان الانبار در غرب عراق، داعش این دو جوان را پس از انتقال به یک ساختمان محل استقرار نیروهای این گروه که در حملات اخیر بمب افکنهای ارتش عراق تخریب شده بود، پس از بمب گذاری، آن را بر روی سر این دو نفر منفجر کرد.

شهید بی سر فاطمیون، رضا اسماعیلی

گروه های تروریستی علاوه بر جنایات فجیع و آدم کشی های فراوان، به بقعه ها و مقدسات اسلامی هم رحم نمی کنند. حمله به حرم حضرت زینب (س)، حضرت رقیه (س)، تخریب حرم امامین عسکریین (ع) در سامرا، نبش قبر جناب حجر بن عدی،

تعرض به مقبره ابوذر غفاری و اويس قرنی و ... از این حملات بوده است. همچنین تروریست های تکفیری در خرداد سال گذشته در حمله ای جدی و خطرناک تلاش داشتند تا با يك کامیون بمب گذاری شده حرم مطهر حضرت زینب(س) را منفجر کنند اما این کامیون پیش از ورود به ترمینال خودروهای نزدیک به حرم مطهر منفجر شد و این عملیات انتحاری ناکام ماند.

در همین راستا، شیعیان کشورهای مختلف برای دفاع از حرم حضرت زینب و رقیه سلام الله علیهما، بقاع متبرکه و مناطق شیعه نشین سوریه با تشکیل گردان هایی فعالیت خود را آغاز کردند؛ که "کتاب اهل الحق"، "فاطمیون"، "خدام العقیلة"، "ذوالفقار" و "ابالفضل العباس" از جمله آنها است.

تیپ فاطمیون که متشکل از شیعیان افغانستان می باشد، عملکرد قابل توجهی در صیانت از مقدسات اسلامی در سوریه دارد.

تروریست های تکفیری راه و روش عبیدالله بن زیاد را پیش گرفته و به طرز وحشیانه ای سر یک مدافع حرم حضرت زینب(س) به نام «رضا اسماعیلی» که عضوی "فاطمیون" بود از بدن جدا کردند و آن را به رسم اسلاف شان (یزید و عبیدالله) در طَبَق قرار دادند.

به گزارش مشرق به نقل از ابنا



کتاب کشتار غلطات، ناصر کاره

به صلیب کشیدن توسط داعش

گروه تروریستی داعش شش نفر از مردان اهل سنت استان کرکوک عراق را به طرز فجیعی اعدام کرد. این گروه تروریستی پیکر این افراد را پس از اعدام به صلیب کشید. داعش دلیل اعدام این افراد را سفر به مناطق خارج از سیطره این گروه تروریستی و همکاری با نیروهای بسیج مردمی عراق اعلام کرد...

گروه های زیادی از اهل سنت عراق پس از مشاهده جنایت های داعش، همکاری با نیروهای دولتی را شروع کردند، داعش هم در پاسخ برای ترساندن مردم اهل سنت، تعداد بیشتری از مردان سنی عراق را اعدام کرده است. داعش شهر «حویجه» و مناطق حومه آن را که در جنوب استان کرکوک واقع است، در سیطره خود دارد و این گروه تروریستی قوانین ویژه خود را در این مناطق اجرا می کند... به گزارش "ابنا"

به صلابه کشیدن کودک ۱۰ ساله توسط داعش

در طول سالهای گذشته گروه های مسلح و تروریستی در سوریه دست به انواع جنایت و کشتار زده اند. لذا شاید برای بسیاری از افراد اخباری جدید در مورد جنایت دیگر گروهک های تکفیری، عجیب و تازه به نظر نیاید. اما این بار نیروهای گروهک سلفی - تکفیری "دولت اسلامی عراق و شام" موسوم به "داعش" مدل جدیدی از جنایت را مرتکب شدند آنان یک کودک ۱۰ ساله را به اتهام تعدی به یک زن مسلمان

و دزدیدن مقداری از اموالش، به صلابه کشید. نیروهای داعش بعد از ارتکاب این جنایت، کودک قربانی را به درخت آویزان کرده و تصویرش را در فضای مجازی منتشر کردند تا به اصطلاح برای دیگران درس عبرت شود.

تکه تکه کردن نوزاد ۴۵ روزه توسط گروه تروریستی

نیروهای مسلح معارض دولت سوریه، کودک ۴۵ روزه ای را به جرم ملحق نشدن پدرش به شورشیان تکه تکه کردند. ارتش آزاد سوریه از اولین گروه های مسلحی است که بر ضد نظام سوریه شروع به فعالیت و آشوب کرد.

این شورشیان سربازان ارتش سوریه را به روش های مختلف تهدید می کنند تا به آنها ملحق شوند...

شبکه راشاتودی مستندی از یک سرباز ارتش سوریه تهیه کرد که خواسته‌ی شورشیان را رد کرده بود و آنها در مقابل کودک ۴۵ روزه او را گروگان گرفته و تهدید کردند که اگر به آنها ملحق نشود کودک او را خواهند کشت.

چندین بار تصاویری تهدید آمیز از فرزندش به منظور افزایش فشار روانی برای وی ارسال شد. نهایتاً در نیمه شبی پلاستیک سیاه رنگی در ایوان خانه اش قرار می دهند. پیکر نوزاد او در آن قرار داشت که سرو دستانش جدا شده بود. بعد از آن نیز

این سرباز را تهدید کردند که اگر به آنها ملحق نشود دو فرزند دیگرش نیز به همین سرنوشت دچار خواهند شد. او همسر و فرزندانش را به اردوگاهی در ترکیه برد و از آن روز به بعد دیگر به سوریه باز نگشت.

این در حالی است که آمریکا به صراحت از فعالیت های این گروه تکفیری حمایت می کند که این موضوع را می توانید در اظهارات سیاست مداران آمریکایی از جمله اوباما، هیلاری کلینتون مشاهده کنید.... منبع: شبکه "راشاتودی"

از اعدام در آب جوش تا بریدن سر کودک ۱۰ ساله

یک زن عراقی بیست و چند ساله که از دست داعش در موصل فرار کرده و از عملیات اعدام مردم این شهر توسط این گروه تروریستی در اولین روزهای اشغال آن، نجات یافته است ، حقایقی را درباره جنایات داعش روایت کرده است...

این زن که از اعضای تیم الکترونیکی و میدانی موصل بوده است در این باره گفت: از نظر عناصر داعش تیرباران قربانیان عملی خسته کننده بود از این رو، روش های جدیدی ابداع کردند که از آن جمله می توان به انداختن در آب جوش اشاره کرد. همچنین آنها سربیک کودک زیر ۱۰ سال به اتهام اهانت به ذات الهی از تن جدا کردند. گروه تروریستی داعش هفت نفر از اعضای خود را به جرم فرار از میدان جنگ در عراق به صورت زنده در دیگ آب، جوشاند... همچنین داعش در جنایت مشابه، هفت نفر

از اعضای خود را به دلیل فرار از درگیری‌ها در منطقه صلاح الدین به وسیله جوشانده شدن در آب جوش اعدام شدند... داعشی‌ها به منظور اطمینان از بی حرکت ماندن این ۷ تروریست نگون بخت پیش از آنکه آنها را در دیگ‌های گول پیکر آب جوش قرار دهند، دست و پاهای آنان را محکم بستند... این نخستین باری نیست که داعش اقدام به اعدام عناصر فراری خود از میدان نبرد می‌کند. ماه گذشته، داعش ۱۹ نفر از عناصر خود را به جرم فرار از میدان نبرد در فلوچه اعدام کرد. این اعدام‌ها به دستور دادگاه شرعی داعش علیه فراریان اعمال می‌شود. پیشتر این دادگاه به جای حکم به جوشانده شدن در آب، برای فراریان اعدام به وسیله جوخه آتش و شلیک به سر را صادر می‌کرد. با این وجود، این نخستین باری نیست که داعش از حکم جوشانده شدن در آب برای اعدام و شکنجه قربانیان خود استفاده می‌کند.

یک دختر نوجوان ایزدی که پس از نه ماه از دست تروریست‌های داعشی نجات یافته بود، از واقعیات هولناکی درباره این گروه تروریستی پرده برداشت. این دختر نوجوان که به صورت مکرر مورد تجاوز جنسی تروریست‌ها قرار گرفته بود، اعلام کرد به صورت گروهی مورد تجاوز قرار گرفته و شلاق خورده است.

وی افزود در صورتی که درخواست‌های جنسی متجاوزان داعشی را اجابت نمی‌کرد، اندام‌اش با آب جوش سوزانده می‌شد... این دختر ایزدی پس از تصرف شهر سنجار



به دست داعش، به وسیله تروریست‌ها ربوده شد. او در یورش تروریست‌ها، با هزاران زن و دختر ایزدی که در دشت‌های نینوا زندگی می‌کردند برای آنکه به دست داعشی‌ها نیوفتند، به کوه‌ها فرار کردند.

تروریست‌ها این زنان جوان و نوجوان نیمه‌عریان را به عنوان برده جنسی با دستبند در هتلی در موصل حبس کرده بودند. این دختر ایزدی سپس به رقه (پایتخت خودخوانده داعش) منتقل شد و در آنجا به مردی که "الراسیاه" نام داشت فروخته شد. این مرد در زمان کوتاهی خواهر ۱۰ ساله این دختر ایزدی و دختر بچه دیگری را خریداری کرد. این دختر ایزدی می‌افزاید:

الراسیاه هر صبح ما را عریان می‌کرد و پس از بوئیدن ما تصمیم می‌گرفت که به کدام یک از ما تجاوز کند. وی پس از آنکه به اهداف شوم خود می‌رسید، محافظانش یکی دیگر از دختران را برای ارضای تمایلات نفسانی خود انتخاب می‌کردند. این دختر ایزدی رفتار محافظان را بسیار خشن توصیف کرد و اعلام کرد بارها از آنها کتک خورده و ترجیح می‌داده الراسیاه وی را انتخاب کند.

این دختر نوجوان از مقاومت در برابر متجاوزان ناامید شده بود. با این وجود، پس از یک بار مقاومت الراسیاه پای او را با آب جوش سوزاند.

به نقل از پایگاه خبری "دیلی میل"

## کشتن با شیرگرسنه

داعش در قتل عام غیرنظامیان میان کودکان، بزرگسالان، زنان و مردان تفاوتی قائل نیست و دستگاه کشتار این گروه تروریستی از همه گروه‌های سنی، قربانی می‌کرد. عناصر داعش، یک زندانی را در قفس شیرهای گرسنه ای می‌انداختند که یک هفته هیچ غذایی در اختیارش گذاشته نشده بودند... شیرهای گرسنه، زندانی‌های داعش را ابتدا تکه تکه و سپس زنده زنده می‌خوردند...

به نقل از پایگاه خبری "دیلی میل"

منفجر کردن گردن آنها با استفاده از ماده منفجره تی ن تی

داعش روش جدیدی را برای کشتار قربانیان ابداع کرده است که عبارت از منفجر کردن گردن آنها با استفاده از ماده منفجره تی ن تی از فاصله دور است. بدین ترتیب سر قربانی منفجر و به طرز فجیعی از بدن جدا می‌شود. داعش، حتی شماری از شخصیت‌های موصل را نیز که در گذشته برای انتخابات پارلمانی یا شوراهای منطقه نامزد شده و به مناصب مذکور دست نیافته بودند اعدام کرده است.

داعش، صرف نامزد شدن آنها را به منزله جواز مرگ شان می‌دانست. بیشترین غیرنظامیان قربانی اعدام‌های داعش را افرادی تشکیل می‌داند که داعش آنها را

به همکاری با دشمنانش متهم می کرد. بیشتر اتهامات این افراد نیز ساختگی بود و عناصر داعش برای آنها پرونده سازی می کردند. به طوری که حتی گفته می شود داعش کلیه افرادی را که با رفتن به میدان جنگ مخالفت و از آن فرار می کردند به قتل می رساند... به گزارش "العالم"

داعشی که قلب انسان می خورد به هلاکت رسید

یکی از عناصر گروه تروریستی که "قلب یک شهروند عراقی در استان کرکوک را در حالی که زنده بود از سینه اش درآورد و خورد"، سرانجام به درک واصل شد. یک تروریست عضو جبهه النصره فردی را کشت و سپس قلب را از جنازه بیرون کشید و خورد. "ابوسقار" فیلم این عمل شنیع خود را در شبکه های اجتماعی منتشر کرد. این فیلم با واکنش های منفی و محکومیت های گسترده ای در سطح جهان از جمله در میان مخالفان و موافقان دولت سوریه روبه رو شد. این داعشی در شمال غربی استان لاذقیه در درگیری با نیروهای دولتی کشته شده است. به نقل از "دیلی میل"

داعش آدم خواری می کرد

دانشگاه هاروارد آمریکا فاش کرد بر اساس فتوای داعش، سرقت اعضای بدن و حتی خوردن گوشت انسان به ویژه در زمان جنگ، مجاز است. گروه تروریستی داعش، پزشکانی را برای سرقت اعضای بدن زندانیان پس از اعدام آنها به کار گرفته

است. فرماندهان داعش پزشکان را مجبور می‌کند که اعضای بدن زندانیان را پس از اعدام آنان از بدن شان خارج کند تا اعضای آنان را بفروشد. “نیکلای ملادینوف” نماینده سابق سازمان ملل در عراق وعده داده بود که تحقیقاتی در خصوص خبرهای منتشر شده مبنی بر سرقت اعضای بدن انسانها صورت بگیرد؛ و این گزارش ها نشان می‌دهد که داعش از اعضای بدن انسانها به عنوان یکی از منابع درآمد استفاده کرده است. شبکه‌های قاچاق اعضای بدن انسان، از سوی شبکه‌های بین‌المللی اداره می‌شود، و بعضی از آنها جراحانی هستند که با برخی دولت‌ها و مسؤولان و مدیران بیمارستان‌ها در ارتباط هستند. بعضی از قربانیان قاچاق اعضای بدن، از مهاجران و کارگران غیرقانونی و پناهندگان فقیر و افراد عقب مانده ذهنی هستند. در فتوای شماره ۶۸ داعش که از طریق توئیتر منتشر شده است، به افراد این گروه تروریستی گفته شده که می‌توانند اعضای کسانی که آنان را “دشمن کافر” نامیده، به دست آورند و حتی اعضایی که در صورت برداشتن آنها موجب مرگ انسان شود جایز است. بر اساس فتوای داعش، سرقت اعضای بدن و حتی خوردن گوشت انسان به ویژه در زمان جنگ، مجاز است. محمد حکیم، سفیر عراق در سازمان ملل متحد، پیشتر در نشست ویژه در شورای امنیت از تحقیقی درباره کشته شدن ۱۲ پزشک عراقی در موصل به دست عناصر داعش خبر داد؛ این پزشکان با برداشتن اعضای بدن اسرای داعش مخالفت کرده بودند، که به دست داعش

شهید شدند. وی همچنین از یافتن اجساد قربانیانی خبر داد که اعضای بدن آنها سرقت شده بود... منبع: سومریه نیوز

کشتن با جرثقیل و اره برقی

گروه تروریستی داعش هفت نفر را به اتهام جاسوسی به نیروهای دولتی، اعدام کرد. داعش این افراد را در حالی که زنده بودند، با جرثقیل زیر گرفت. همچنین داعش ۹ نفر را با اره برقی که برای قطع درختان استفاده می‌شود، اعدام کرد. تروریست‌های داعش این جوانان موصلی را به دلیل وابستگی به یکی از گروه‌های مقاومت ضد داعش، پس از آویختن از یک میله آهنی به صورت برعکس، در یکی از میادین تلعفر در موصل، با اره برقی به دو نیم کردند. به نقل از "السومریه نیوز"

دفاع مقدس صبغه دینی داشت

رهبر انقلاب اسلامی: «دفاع مقدس صبغه دینی داشت. وقتی صبغه دینی باشد موجب می‌شود که جوان با شوق شهادت حرکت کند. زندگی‌ها و شرح حال‌های شهدا را بخوانید که شوق شهادت داشتند و آرزوی شهادت داشتند و این نتیجه صبغه دینی است. مادران و همسران راضی می‌شدند که جوانان برای خدا به جبهه بروند؛ مکرر مادران شهیدی از نزدیک زیارت کردم که یک فرزند یا دو فرزندشان شهید شده بود و می‌گفتند حتی اگر ۱۰ فرزند داشتیم به جبهه می‌فرستادیم تا شهید

شوند. آن‌ها راست می‌گفتند. در این نمایشگاه اینجا، مادر ۹ شهید را به من نشان دادند، این شوخی است! مادر ۸ شهید قابل تصور است. من در کردستان خانواده‌ای را دیدم که از آن‌ها ۷ نفر به شهادت رسیده بود. این جز عامل دینی چه چیزی می‌تواند باشد.» چهارشنبه ۲۹ شهریور ۱۴۰۲

تعداد کل شهدای جنگ تحمیلی آماری بالغ بر ۲۵۵/۲۱۳ هزار نفر تخمین زده می‌شود. با استناد به آمار بنیاد شهید، تعداد مادران شهدا از قرار ذیل است:

مادر یک شهید: ۲۱۱۹۵ تن

مادر دو شهید: ۸۰۰۰ تن

مادر سه شهید: ۶۳۷ تن

مادر چهار شهید: ۸۶ تن

مادر پنج شهید: ۳۲ تن

مادر شش شهید: ۳ تن

مادر هفت شهید: ۱ تن

مادر هشت شهید: ۱ تن

مادر نه شهید: ۲ تن

ای غم گسار مرگ پسر مادر شهید  
سنگ صبور خوب پدر مادر شهید  
هر چند گفته اند که در خون تپیده است  
چشمت هنوز مانده به در مادر شهید  
خم می کند زمانه کمر را زدرد و غم  
چون کوه استوار مگر مادر شهید  
بی قامت رشید پسر هم جهنم است  
هر جا شود بهشت اگر مادر شهید  
پر می کشد دلت که ببینیش یک نظر  
هر وقت آورند خبر مادر شهید  
آری زبانزد است شهیدت به خود بیال  
عمرت نرفته است هدر مادر شهید  
داماد می کنی پسرت را نه غم مخور  
با حوریان تاج به سر مادر شهید  
شاعر: حسن امتحانی



# ناصر الشيرازي

دنيای اسلام، شخصيتی با عظمت را؛ و جبهه‌ی مقاومت پرچمداری برجسته را، و حزب الله لبنان رهبری کم نظير را از دست داد، ولی برکات تدبیر و جهاد چند ده ساله‌ی او هرگز از دست نخواهد رفت. به سراسر جبهه‌ی مقاومت، و به مجموع امت اسلامی، شهادت نصر الله بزرگ و یاران شهیدش را تبریک و تسلیت عرض میکنم و در ایران اسلامی پنج روز عزای عمومی اعلام مینمایم.

کتاب کشتول خاطران، ناصر کاره  
رهبر معظم انقلاب



... بحث شهادت که می شود فاطمه مغنیه می گوید: مادر من یک زن فوق العاده است... خبر شهادت بابا که رسید رفت و دو رکعت نماز خواند و همه ی ما را مامان آرام کرد. بدون اینکه حرفی مستقیم به ما بزند وقتی دید در مواجهه با پیکر بابا بی تاب شده ایم. خطاب به بابا گفت الحمدلله که وقتی شهید شدی کسی خانواده ات را به اسارت نگرفت و به ما جسارت نمی کند... همین یک جمله ما را آنقدر خجالت داد که آرام شدیم. بعد خودش رفت و وقتی مراسم تشییع برگزار می شد یک ساعت در قبری که برای بابا آماده کرده بودند ماند و قرآن و زیارت عاشورا خواند...

خبر شهادت جهاد را هم که شنید همین طور. دلم سوخت وقتی دیدمش. جهاد هم مثل بابا شده بود... خون هارا شسته بودند ولی جای زخم ها و پارگی ها بود. جای کبودی و خون مردگی ها روی صورت و دستهای جهاد به خوبی معلوم بود. تصاویر شهادت بابا و جهاد با هم یکی شده بودند و یک لحظه به نظرم رسید من دیگر نمی توانم تحمل کنم. باز مادر غیر مستقیم آرام کرد من و مصطفی را، وقتی صورت جهاد را بوسید و گفت: ببین دشمن چه بلایی سر جهادم آورده. ولی مثل حضرت علی اکبر(ع)، البته اربا-اربا نشده و سرانجام گفت: "لا یوم کیومک یا ابا عبد الله". باز خجالت از مادر آرام مان کرد. بعد هم مادرم خودش توی قبر جهاد رفت.

همان قبر! سه ساعت قرآن و زیارت عاشورا و دعا خواند در قبر... راوی:  
دختر شهید عماد مغنیه

شهادت کودک ۱۳ ماهه، توسط منافقین!

شهیده صفدری همراه با همسر و فرزندانش در خانه برادرش شهید اسماعیل صفدری مهمان بودند. در همان شب دو نفر به زور وارد خانه اسماعیل صفدری شدند و بعد از شناسایی وی، با شلیک دو گلوله به سرش او را به شهادت رساندند. همسرش نیز در این حمله به ضرب گلوله از ناحیه پا و کمر مجروح شد. هنگامیکه منافقین قصد به شهادت رساندن بتول صفدری را داشتند، صفدری به آنها گفت که اگر قصد کشتن ما را دارید، به این بچه یک ساله رحم کنید و از او بگذرید اما منافقین بعد از به شهادت رساندن بتول و همسرش، حتی از آن بچه یک ساله هم نگذشتند و با آغشته کردن خانه به بنزین و پرتاب نارنجک آتش زاکودک ۱۳ ماهه آنها (شهیده نجمیه علی آبادی) را آتش زده و به شهادت رساندند... یادواره  
۱۳ شهیده زن، در استان سمنان

عبادت تا صبح

آخر شب بود. نشسته بود لب حوض و داشت وضو می گرفت. مادر بهش گفت:  
پسر، تو که همیشه نمازت رو اول وقت می خوندی، چی شده که...؟ محمد رضا

لبخندی زد و بعد از اینکه مسح پاش رو کشید، گفت: الهی قربونت برم مادرا! نمازم رو اول وقت توی مسجد خوندم. دارم تجدید وضو می کنم تا با وضو بخوابم؛ شنیدم هر کس قبل از خواب وضو بگیره و با وضو بخوابه، ملائکه تا صبح براش عبادت می نویسن... خاطره ای از نوجوان شهید محمد رضا میدان دار

ایثار

عملیات والفجر هشت تموم شده بود. شب که شد، بچه ها از فرط خستگی همه خوابشون برد. اما محمد جواد و شهید سعیدی نیا نمی خوابیدن. میرفتن گالنهایی بیست لیتری رو پراز آب می کردند، میذاشتن کنار سنگر بچه ها. می خواستن بچه ها برای وضوی نماز صبح راحت باشن. وقتی کارشون تموم می شد تازه محمد جواد می رفت نماز شب بخونه، اونقدر توی مناجاتاش الهی العفومی گفت که بیهوش می شد... خاطره ای شهید محمد جواد دورولی

همیشه با وضو

همیشه با وضو و به محض فرصت قرآن می خواند و مطمئنم چندین بار قرآن را آنجا ختم کرد... همیشه صبح ها بعد از خواب ناشتا چند لیوان آب ولرم می خورد و به همه ماها توصیه می کرد این کار را بکنیم می گفت خواص بسیاری دارد. او بسیار شجاع و نترس بود. هر کسی که او را می شناخت می داند شجاعت از ویژگی هایی

بارز او بود. آقا سعید مطمئن باش ما همه پیرو راه توهستیم و گوش به فرمان  
ولایت فقیه می باشیم پس دعایمان کن... راوی : همرمزم شهید سعید سامانلو

پاک باشید، باضو باشید

شهید کاظم عاملو یک ثانیه هم بدون وضو نبود، حتی از خواب هم که بیدار می شد  
دوباره وضو می گرفت، بعد می خوابید، دقت عمل در نماز و واجباتش تک بود، ما  
فقط استفاده می کردیم، به ما می گفت: اگر خوب باشید دیدن امام عصر  
(ارواحنافداه) کار مشکلی نیست، پاک باشید، باضو باشید، نماز اول وقت بخوانید...

منبع : سه ماه رویایی

مهر اضافه

آقا مهدی هم تربیت بچه‌ها خیلی برایش اهمیت داشت و البته رفتاری که در خانه  
دارد. همیشه موقع نماز هر کجا بود خودش را به خانه می رساند تا بچه‌ها ببینند  
پدرشان مقید به نماز اول وقت است و یاد بگیرند. اما نماز جمعه‌ها محمد متین را  
با خودش به مسجد می برد. خب محمد متین اینقدر شیطان بود که سر نماز همه  
مهرها را جمع می کرد، مسجدی‌ها می دانستند وقتی او می آید باید یک مهر دیگر  
در جیبشان داشته باشند. از خاطرات شهید مهدی قاضی خانی

نماز جماعت در عروسی

وقتی رسیدیم سالن اذان را گفتند و عبدالله خواست که صدای اذان در سالن پخش شود و نماز جماعت را برپا کرد...

از خاطرات شهید عبدالله باقری

نماز جماعت برگزار می کرد

شبها نماز شب می خوند. اولین نفر بود که بلند می شد اذان می گفت و نماز جماعت برگزار می کرد. استاد قرآن مون بود. شبها میآمد و می گفت بیایم سوره ذاریات بخونیم. وقتی می خواستیم دفنش کنیم انگار به خواب رفته بود. آرامش توی چهره اش موج میزد...

شهید علیرضا قلی پور

نماز جماعت

شهید نصر اصفهانی برای نماز جماعت اهمیت زیادی قایل بود، به ویژه برای نماز صبح. همیشه جزو نخستین کسانی بود که در کوی شهید فلاحی برای برپایی نماز صبح حاضر می شد. اگر ما هم تنبلی می کردیم و در نماز صبح حاضر نمی شدیم، به ما تذکر می داد. بعد از نماز هم با خودروی شخصی اش، همکاران را به اداره می برد.

علت ترور سردار سلیمانی از زبان مردم آمریکا

قاسم سلیمانی جلوی سوء استفاده آمریکا از عراق را گرفته بود و به همین دلیل ترامپ از او انتقام گرفت... قاسم سلیمانی جلوی نیروهایی که آمریکا و سیا تربیت کرده بودند را گرفت، نیروهایی که می خواستند عراق را مانند سوریه فلج کنند تا بتوانند دوباره از عراق سو استفاده کنند... این ترور انتقامی از این فرد پر قدرت بود. درحالی که سلیمانی جلوی داعش ایستاد.

سلیمانی دشمن القاعده ای بود که مسئول حادثه ۱۱ سپتامبر است.

دموکرات ها هیچ کاری برای ممانعت ترامپ از ارسال سلاح به طرفداران نازیسم نمی کنند. این دولت تصمیم به تغییر رژیم در بولیوی و جنگ با ونزوئلا و کره شمالی گرفته است، در حالی که اینها کشورهایی هستند که دوست ندارند مستعمره باشند...

خصوصیات فرماندهی، سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی...

ساده ترین لباس را می پوشید... کمترین امکانات را استفاده می کرد... بیشترین تلاش را انجام می داد. کمترین شأن و پرستیژ را برای خودش قائل بود... جلوتر از دیگران به خط می زد. اگر از نیروها یش جلوتر نبود، عقب تر هم نبود... کمتر از دیگران به مرخصی می رفت. از همه متواضع تر بود. از همه شجاع تر بود. فرماندهی برایش

امتیاز خاص، مادی و رفاهی نداشت.

دنبال القاب مادی و معنوی نبود. اگر قرار بود سنگر بگیرند، او هم سنگر می‌گرفت و اگر قرار بود روی زمین بنشینند، او هم روی زمین می‌نشست...

خودش را بالاتر از نیروی عادی نمی‌دید و البته خودش را پائین‌ترین نیرو فرض می‌کرد و به همین دلیل ایثار و از خودگذشتگی‌اش از همه بیشتر بود.

صرفه‌جویی می‌کرد چون می‌دانست در جای حقش خرج می‌شود و سرانجام در یک کلام او زاهدانه‌تر و ایثارگرانه‌تر زندگی می‌کرد...

کسانی که فرمانده بودند، شایسته‌ترین بودند. نیروها هم بر این نکته اذعان داشتند. واضح است که رابطه نیروی زیر دست با این مدیر و فرمانده، رابطه تحقیر و تجلیل مادی نیست بلکه نیرو احساس می‌کند او شکوه معنوی بیشتری دارد و نفسش تزکیه شده‌تر است. در اینجا رابطه از نوع ایثار و محبت است. چنین رفتاری با توصیه اخلاقی فرق می‌کند...

مدیریت بسیجی و جهادی شهید حاج قاسم سلیمانی یک مدیریت توصیه‌ای و صرفاً موعظه‌ای نیست، بلکه این مدیر بسیجی و جهادی بیش از هر چیز با رفتار و اخلاق خود را از دیگران متمایز قرار می‌دهد... از این رو اگر مدیریت بسیجی و جهادی

در سازماني نهادينه شود، چنين ويژگي‌هايي به طور متناسب بروز خواهد کرد و سازماندهي و روابط و مناسبات به گونه‌اي مي‌گردد که اخلاق حميده، پرورش يافته و امکان بروز مي‌يابد...

شهيد محمد رضا عسگري فرد: شهيدی که هیچ وقت نماز جماعتش ترک نمی شد و ۲۰ سال نماز صبحش را در مسجد با جماعت خواند...

جوان مواظب خودت باش

لگدهايت را به تصوير مردی بعد از تکه تکه شدنش می زنی که حتي حالا که رفته اي آن بالا نگران توست که نيفتي... محکم تر هم که بزنی او دلگیر نمی شود فقط مواظب باش نيفتي نه از اسب و نه از اصل... بعضي ديگران که آنجا براي سوت و کف می زنند را حاج قاسم بچه هاي خودش می داند... حاج قاسم تو را با امريکا و اسرئيل اشتباه نمی گيرد... شايد خوشحال هم باشد که تو چه دل و جگری پيدا کرده اي... حاج قاسم شاگرد مردی و سرباز است که به دوستانش سپرده بود از پاره پاره شدن عکسش نرنجند و اين هر دو مريد امامي هستند که فرموده بود به جاي روح مني خميني اگر مردم بگويند مرگ بر خميني برايش تفاوتی ندارد... بزن جوان فقط مواظب باش نيفتي... حاج قاسم حالا دستش در ملکوت عالم بيشتراز قبل باز شده است ... اي بسا دست تو را هم بگیرد... فقط براي جوابی که به نگاه مهربانش



باید بدهی حرفی داشته باش... حضرت اقا سال ۸۸ فرمودند اگر عکس من را آتش

زدن و پاره کردن باید سکوت کنیم!... حسین سلیمانی (فرزند شهید سلیمانی)

شهید مدافع حرم، مهدی ایمانی

از شهدا شرمنده ام که خیلی دیر به درک حقیقت وجودشان پی بردم. از خداوند

متعال و حضرات معصومین و شهدا ممنونم که به گریه های شبانه این حقیر جواب

دادند و مرا به عنوان مدافع حرم حضرت زینب (س) و حرم دختر سه ساله امام

حسین (ع) برگزیدند. حال که صهیونیست خونخوار، انگلیس مکار، آمریکای

جنایتکار و سعودی خیانتکار قصد براندازی حرم های اهل بیت را دارند و با حمله

ناجوانمردانه و وحشیانه به زنان و فرزندان و طفل های شیرخواری که هیچ پناهی

ندارند، قصد کشورگشایی دارند؛ این وظیفه را بر خود دیدم که به کمک این مردم

بیگناه و دفاع از حرم اهل بیت بروم و از حضرت زینب و خانم رقیه علیها سلام که به

من حقیر لیاقت حضور دادند و به مدد ایشان ما با عزت پیروز و سربلند می شویم...

در آخر اگر جسمم برگشت در صورت امکان در حرم مطهر بانو دفن کنید و برایم روضه

حضرت زهرا (س)، امام حسین و حضرت علی اکبر و امام رضا علیهم السلام را

بخوانید. از دوستان می خواهم که همیشه برایم زیارت عاشورا بخوانند... شهید

مهدی ایمانی

شهید مهدی باکری

تا وقتی دولت‌هایی مثل اسرائیل و آمریکا و فرانسه و انگلیس وجود دارند، مُردن جز با شهادت معنا ندارد... توی راه تا برسیم به هلی کوپترها آقا مهدی یک دور تسبیح: مرگ بر آمریکا گفت. تعریف کرد که ، « آقاي مشکيني گفته ثواب گفتن « مرگ بر آمریکا » کمتر از نماز نیست. »

خانم از شما بعیده!

روزها از پی هم می‌گذشت و به بهار نزدیک می‌شدیم. نوروز آن سال حال و هوایی دیگر داشت؛ چون اولین عید پس از پیروزی انقلاب بود. ظرف سبزه‌های ماش و عدس را که تازه جوانه زده بودند، روی تاقچه پنجره، زیر نور آفتاب گذاشتم.

داوود به خانه مان آمد؛ بعد از احوال‌پرسی، چشمش به سبزه‌ها افتاد، با کمی تأمل گفت: وقتی آدمای زیادی هستند که نمی‌تونن همین ماش و عدس رو بخورن، به نظرت این سبزه گذاشتن شما درسته؟

با این حرف به فکر فرورفتم که شاید راست می‌گوید؛ او ادامه داد: از خانم مؤمنی مثل شما این اسراف‌ها بعیده... صورتم سرخ شد، نمی‌دانم چرا آن لحظه احساس شرمندگی می‌کردم! شهید داوود شوشتری رضوانی



# خورشید هور

خورشید هور است و بالا قدم است - فرزند علی است روی دوشش علم است



کتاب کشتل خاطر، ناصر گره

خط خطی اش نکن!

همه بر روی نیمکت نشسته بودیم و منتظر آمدن معلم، از روی بیکاری و بی حوصلگی کاغذی را روی میز گذاشتم و شروع کردم به خط خطی کردن آن. محسن با دیدن این صحنه رو به من گفت: «جعفر جان! به نظر تو این درست است که برگه‌ی سفیدی را این‌طور خط خطی کنی، در حالی که می‌توانی استفاده‌ی بهتری از آن بکنی؟» بعد با مهربانی ادامه داد: این کار اسراف است و خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد... شهید محسن پلنگی از جویبار

شهید محمد بهاری

یکی از دوستان تعریف می‌کرد در یکی از روزها که به همراه ایشان به مشهد رفتم مرا به خانه اش دعوت کرد. به خانه اش که رفتم دیدم خانواده اش حتی فرشی که زیر پا بیندازند ندارند و در وضع اقتصادی بدی به سر می‌برند... منبع: اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان

عمو حسن

صبح تا شب دویده بودیم. آمدیم سر سفره. نان نداشتیم. غذای مان هم حاضری بود. عمو حسن تمام نان خشک‌هایی را که توی گونی ریخته بود زد و جلوی مان

گذاشت. یکی گفت: عمو جون آگه صبح یه ساعت زودتر می رفتی، نون بود. گفت: می گید خب این ها رو چی کارشون کنم؟... بریزمشون دور؟... بخورید. مریض نمی شید. زمونه ی قحطی یادتون نمیآد. شروع کرد به داستان گفتن. سرو صدای شکم هایمان درآمده بود. عمو ول کن نبود. می خواست هر طور شده این نان ها را به خوردمان بدهد. اول تا آخر هفته، هر چه از غذاها باقی می ماند دور نمی ریخت، توی یخ دانی نگه می داشت، آخر هفته همه را با هم می ریخت توی دیگ، گرم می کرد، می داد بخوریم. غذای وحشتناکی بود. بادنجان، کباب، گوشت قیمه، یک تکه خیار. خلاصه هر چیزی می خواستی، توش پیدا می کردی. بچه ها اسمش را گذاشته بودند «گزارش هفتگی عمو حسن»...

منبع: کتاب یادگاران، جلد ۱۵ کتاب شهید حسن امیری (عمو حسن)

انقلاب کردیم برای؟!

داشت از مشکلات زندگی اش می گفت؛ مجید نشست کنارش و با آرامش بهش گفت: حرف هایت درست، ولی ما که فقط برای شکم مان انقلاب نکردیم. این مملکت رفته بود توی دامن آمریکا. ما می خواستیم زیر سلطه اش نباشیم، که الحمدلله نیستیم...

شهید مجید زینلی - منبع: ماهنامه امتداد، شماره ۶۱ ص ۳۴

قبل از انقلاب که در زمینه مبارزه بحث هایی مانند صرفه جویی، خود سازی و مبارزه با نفس و... در بین مبارزان مسلمان مطرح بود و اعتقاد همه این بود هرکس هر چه قدر که بتواند باید مصرفش را پایین بیاورد و اسراف نکند، شهید بهشتی که در هر حال متعادل بود نظر دیگری داشت و می فرمود شما این کار را می توانید در مورد خودتان انجام بدهید و فرضاً همیشه نان و پنیر و سبزی بخورید امانی توانید این وضعیت را به زن و بچه های تان تحمیل نکنید...

شما اگر با ید این چنین بکنید چون در مبارزه هستید ولی آنها باید خودشان به این امر معتقد باشند نه اینکه مجبور به این انتخاب بشوند...

تا پدرم زنده بود ما نمی دانستیم میزان حقوقی که می گیرند چقدر است. سؤال هم نمی کردیم چون با اینکه حقوق کارمندی می گرفتند به هیچ وجه سختی و محدودیت هایی را که بعضی از روحانیون در زندگی شان بر خانواده اعمال می کنند احساس نمی کردیم. در عین حال که احساس کمبود نمی کردیم ریخت و پاش و اسراف نداشتیم. مثلاً ایشان وقتی برای اولین بار خواست ماشین بخرد، یک ماشین رامبلر دست دوم خرید.

منبع: کتاب سیره شهید دکتر بهشتی

کوشش کنید که زیر پرچم اسلام بروید. هر مقداری که می شود خودتان و هر کس را که با آن آشنا هستید ، هر مجلسی که پیدا می شود، و ببینید که یک کسی از این پوشش اسلامی می خواهد یک قدری کنار برود دعوتش کنید. امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که بر همه کس واجب است. یک چیزی نیست که بر یکی واجب باشد بر دیگری [نه]. همه ما مکلفیم همان طور که مکلفیم که خودمان را حفظ کنیم و خارج کنیم از ظلمت به نور، مکلف هستیم که دیگران را هم همین طور دعوت کنیم. هر مقدار که می توانیم. شما نباید بگویید که خوب، من که خطیب نیستم، من که اهل منبر نیستم، من که اهل محراب نیستم. شما اهل این هستید که در خانواده‌تان با آن پسران و با آن دختران و با آن عیالتان، با آن کسی که رفیق شما هست، می توانید که حرف را بزنید. همین مقدار شما مکلفید. اگر انسان دید معصیت خدا می شود، باید جلوییش را بگیرد. نگذارد معصیت خدا بشود. صحیفه نور امام خمینی

امام خامنه ای، رأس صفات و مکارم اخلاق را فرمودند حیاست وَرَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ.

حیا برای مرد فضیلت است، برای زن هم فضیلت است و این حیا مظاهری دارد؛ یکی از مظاهرش پوشش ظاهری است؛ یکی از مظاهرش معاشرت‌ها و مکالمات سخنورانه

است که انسان در حرف زدن، در اظهار نظر کردن، در تبادل کلمات، حیا را ملاحظه کند. بی‌حیائی یکی از آن چیزهایی است که در حرف زدن و در نسبت دادن و در گفتگو کردن و مانند اینها خودش را نشان میدهد. در عمل هم همین جور است؛ بعضی‌ها هستند که کارهای زشت بزرگی را انجام میدهند، و نگاه میکنند در چشم آدم و هیچ احساس شرم هم از این کار نمی‌کنند! بعضی از جنایات مالی است، بعضی از جنایات انسانی است؛ انواع و اقسام. بنابراین ۱۳۹۷/۱۲/۱۳ بیانات در ابتدای درس خارج فقه درباره مسئله «حیا»

حیا در زندگی شهید ابراهیم هادی

رفتم پیش ابراهیم هنوز متوجه حضور من نشده بود! با تعجب دیدم هر چند لحظه سوزنی را به پشت پلک چشمش میزند! گفتم چیکار میکنی داداش ابراهیم؟... تا متوجه من شد از جا پرید و گفت: هیچی چیزی نیست. گفتم: باید بگی برای چی سوزن زدی تو صورتت!... مکثی کرد و خیلی آهسته گفت: سزای چشمی که به نامحرم بیفته همینه!... ابراهیم به زن نامحرم آلرژی داشت. حتی برای صحبت با زن نامحرم بستگان سرش را بالا نمی‌گرفت... در باشگاه کشتی بودیم. آماده می‌شدیم برای تمرین. ابراهیم هم وارد شد. چند دقیقه بعد یکی دیگر از دوستان آمد. تا وارد شد بی مقدمه گفت: ابرام جون، تیپ و هیكلت خیلی جالب شده! تو راه



که می‌اومدی دو تا دختر پشت سرت بودند. مرتب داشتند از تو حرف می‌زدند! بعد ادامه داد: شلوار و پیراهن شیک که پوشیدی، ساک ورزشی هم که دست گرفتی. کاملاً مشخصه که ورزشکاری! به ابراهیم نگاه کردم. رفته بود تو فکر. ناراحت شد! انگار توقع چنین حرفی را نداشت. جلسه بعد رفتم برای ورزش. تا ابراهیم رو دیدم خنده ام گرفت! پیراهن بلند پوشیده بود و شلوار گشاد! به جای ساک ورزشی لباس‌ها را داخل کیسه پلاستیکی ریخته بود!... منبع: کتاب سلام بر ابراهیم

سخت است ... سخت!

نگذاشت تالار بگیریم. ما هم تمام مراسمات را توی خانه گرفتیم. خانم هادور تادور نشسته بودند و طبق رسم، داماد باید می‌آمد کنار عروس می‌نشست تا هدایای خانواده‌ها تقدیم‌شان شود. گفتم: مادر جان!...

پاتختی است، همه منتظرند؛ چرا نمی‌آیی؟ اگر نیایی فکر می‌کنند عیب و ایرادی داری! گفت:

نه، هر فکری می‌خواهند، بکنند؛ از نظر اسلام درست نیست جایی بروم که این همه خانم آنجاست. مادر، کنترل نگاه‌ها در این شرایط سخت است... سخت!؟

برشی از زندگی شهید حسن آقاسی زاده شعرباف، منبع: دونیمه سیب

## ازدواج شهید صیاد شیرازی

عمویم برای این که سختی زندگی با یک فردنظامی را به من تذکر بدهند، گفت: زندگی با یک سرباز سخته. آن هم فردی مثل علی که زندگی ساده‌ای داره. اما برای پدرم، پاکی و نجابت داماد آینده‌اش مهم بود نه تأمین رفاه من؛ همان چیزی که در وجود علی بود، همین هم بود که پدرم از بین همه‌ی خواستگارها با علی بیشتر موافق بود. علاوه بر این‌ها، تقوایی در وجود علی بود که تشخیص آن برای دخترها به سادگی امکان پذیر بود؛ آخر او، به هیچ دختری نگاه نمی‌کرد. این تقوا و پاکی و نجابت را در آن دوران واقعاً گوهر کمیابی بود پدرم نیز به خوبی در جای جای زندگی پسر برادرش دیده بود... برشی از زندگی شهید صیاد، راوی همسر شهید

## رد شدن در مصاحبه بانک

به‌عنوان نفر سوم سهمیه انتخابی یکی از آن بانک‌ها جهت اعزام به انگلستان انتخاب شد. آخرین مرحله مصاحبه بود. مصاحبه‌کننده از او پرسید: اگر در خیابان‌ها و یا بوستان‌های لندن با یک دخترخانم عریان روبه‌رو شوی و یا در یکی از محافل تهران با یک دخترخانم نیمه‌عریان روبه‌رو شوی، چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهی؟ جواد پاسخ داده بود: «در صورتی که با چنین وضعی روبه‌رو شوم، چون قادر نیستم مانع رواج منکرات شوم، ابتدا سعی می‌کنم خودم را از مسیر دور کنم و

به او نگاه نکنم و بعد از خداوند درخواست می‌کنم مرا یاری دهد که بر نفس اماره‌ام مسلط شوم و طلب توفیق می‌کنم که حتی در عالم تصور و رؤیا هم به او نیندیشم. زیر ورقه آزمون او نوشتند: «نامبرده به علت تعصبات مذهبی صلاحیت اعزام به خارج از کشور را ندارد! شهید محمدجواد تندگویان، وزیر نفت دولت شهید رجایی

## روسری

یادم هست در یکی از سفرهایی که به روستاها می‌رفت، همراهش بودم. داخل ماشین اولین هدیه‌اش را به من داد. ما هنوز ازدواج نکرده بودیم. خیلی خوشحال شدم و همان‌جا باز کردم و دیدم روسری است، یک روسری قرمز با گل‌های درشت. من جا خوردم، اما او لیخند زد و به شیرینی گفت: «بچه‌ها دوست دارند شما را با روسری ببینند.» از آن وقت روسری گذاشتم و مانده. من می‌دانستم بچه‌ها به مصطفی حمله می‌کنند که چرا شما خانمی را که حجاب ندارد می‌آوری موسسه، اما برایم عجیب بود که مصطفی خیلی سعی می‌کرد - خودم متوجه می‌شدم - مرا به بچه‌ها نزدیک کند. می‌گفت: «ایشان خیلی خوبند. این طور که شما فکر می‌کنید نیست. به خاطر شما می‌آیند موسسه و می‌خواهند از شما یاد بگیرند. ان شاءالله خودمان یادش می‌دهیم.» نگفت این حجابش درست نیست، مثل ما نیست، فامیل و اقوامش آن‌چنانی‌اند. این‌ها خیلی روی من تاثیر گذاشت. او مرا مثل یک

بچه کوچک قدم به قدم جلو برد، به اسلام آورد. نه ماه ... نه ماه زیبا با هم داشتیم و بعد ازدواج کردیم... برشی از زندگی شهید چمران، راوی: همسر شهید چمران -

منبع: افلاکیان

((دلنوشته حاج قاسم در رثای حاج احمد کاظمی))

...احمد عزیز، احمدی که وقتی در جلسه‌ای بود اطمینان در آن حاکم و غیابش نقصی بزرگ در قرار داشت. مردی که مشارکتش در نبردی موجب استحکام عمل و تضمین پیروزی بود، مجاهد بزرگی که فاتح خرمشهر بود. مردی که رقابیه را درنوردید. مردی که بارها با حکمت و شجاعتش دشمن را به تحقیر انداخت. ردپای او در بیست هزار کیلومتر مناطق اشغالی توسط دشمن بعثی مشهور است. نور بجامانده، تابش مستمری که امروز میلیون‌ها نفر را می‌شوند و این دلیل آنرا قافله راهیان نور نامیده‌اند. احمدی که شادی و خنده‌اش، غم و غصه‌اش، اندوه و فرحش، زیبا و دوست‌داشتنی بود. مجاهدی که ایران در نقص عدم وجود و حضورش در غم است. احمد ما و من، احمد همه ایران و همه اسلام و تشیع. آری نجف را چنین موسسی بود که پیوسته در هر بیانی خدارا، خدارا، خدارا متذکر می‌شد. برادران در نجف، نجفی باشید. آنچنان که موسس و پایه‌گذار این بنای ارزشمند بود و... سوریه، شهر حماء- مورخه ۱۳۹۶/۱/۶- شاگرد و هم رزم احمد- قاسم



۷۵۲۵



فصل اول  
مردان بزرگوار  
دکتر دریا

دانشمند هسته‌ای  
**شهید محسن  
فخری زاده**

دانشمند برجسته و ممتاز هسته‌ای و دفاعی کشور جناب آقای محسن فخری زاده به دست مزدوران جنایتکار و شقاوت پیشه به شهادت رسید. این عنصر علمی کم‌نظیر، جان عزیز و گرانبها را به خاطر تلاشهای علمی بزرگ و ماندگار خود، در راه خدا مبذول داشت و مقام والای شهادت، پاداش الهی اوست...  
۱۳۹۹/۰۹/۰۸

کتاب کشتل خاطرات، ناصرکار

سرقفلی!؟

با اصرار می‌خواست از طبقه‌ی دوم آسایشگاه به طبقه‌ی اول منتقل شود. با تعجب گفتم: به خاطر همین من رو از دزفول کشوندی تهران! گفت: طبقه‌ی دوم مشرف به خوابگاه دخترانه است. دوست ندارم در معرض گناه باشم.

وقتی خواسته‌اش را با مسئول آسایشگاه در میان گذاشتم نیش خندی زد و با لحن خاصی گفت: آسایشگاه بالا کُلی سرقفلی داره، ولی به روی چشم منتقلش می‌کنم پایین.. سرلشگر خلبان، شهید عباس بابایی

منبع: کتاب پرواز تا بی‌نهایت، ص ۳۵

مراقب اجناس بیت المال بود؟

توی عملیات بودیم که دستور عقب نشینی صادر شد. وقتی برگشتیم خبری از سید محسن نبود. احتمال دادیم که شهید شده اما روز بعد دیدیم سید خسته و تشنه و گرسنه با کوله باری از اسلحه و مهماتی که در حال عقب نشینی جا گذاشته بودیم داره میاد پرسیدیم: چرا این همه اسلحه و مهمات رو روی دوشت گرفتی؟ گفت: از بیت المال راحت نمی‌توان گذشت...

خاطره ای از زندگی شهید سید محسن حسینی

مادر شهید، شهید کاظم رستگار، فرمانده لشکر سیدالشهدا(ع)

مادر در خواب پسر شهیدش را می بیند. پسر به او می گوید: توی بهشت جام خیلی خوبه. چی می خوای برات بفرستم؟... مادر می گوید: «چیزی نمی خوام؛ فقط جلسه قرآن که می رم، همه قرآن می خونن و من نمی تونم بخونم خجالت می کشم. می دونن من سواد ندارم، بهم می گن همون سوره توحید رو بخون.» شهید حاج کاظم رستگار می گوید: «نماز صبحت رو که خوندی قرآن رو بردار و بخون!». بعد از نماز یاد حرف پسرش می افتد. قرآن را بر می دارد و شروع می کند به خواندن. خبر می پیچد. پسر دیگرش این را به عنوان کرامت شهید محضر آیت الله نوری همدانی مطرح می کند و از ایشان می خواهد مادرش را امتحان کنند. قرار گذاشته می شود. حضرت آیت الله نزد مادر شهید می روند.

قرآنی را به او می دهند که بخواند. به راحتی همه جای را می خواند؛ اما بعضی جاها را نمی تواند بخواند؟ می فرمایند: «قرآن خودت رو بردار و بخوان!». مادر شهید شروع می کند به خواندن؛ بدون غلط. آیت الله نوری گریه می کنند و چادر مادر شهید را می بوسند و می فرمایند: «جاهایی که نمی توانستی بخونی متن غیر از قرآن قرار داده بودیم که امتحانش کنیم.»

راوی مادر شهید: شهید کاظم رستگار

«شهید سلیمانی مؤسس ستاد بازسازی عتبات»

زمانی که مسئولیت بازسازی عراق را به حاج قاسم دادند، تصمیم می‌گیرد که حرم امیرالمؤمنین (ع) را زیارت کند. تعریف می‌کرد که وقتی سمت حرم می‌رود، در حرم بسته بود و با پیگیری خدام در را باز کردند و وارد حرم می‌شود. وقتی سمت ضریح می‌رود، می‌بیند روی ضریح گرد و غبار است. دلش می‌شکند و با دیدن این غربت تصمیم می‌گیرد که ستاد بازسازی عتبات را راه‌اندازی کند. این ستاد تشکیل شد و هم‌اکنون با کمک‌های مردمی ۱۵۰ پروژه بازسازی و مرمت انجام شده است؛ به طوری که احداث صحن حضرت زهرا (س) با متراژ ۲۲۰ هزار مترمربع و صحن حضرت زینب (س) با متراژ ۱۳۵ هزار مترمربع، توسعه حرم کاظمین و این اواخر توسعه حرم سامرا از جمله طرح‌های ستاد بازسازی عتبات در عراق به شمار می‌رود. شهید سلیمانی می‌گفتند، یک روز هم نباید این اقدامات تعطیل شود. این کار برای اهل بیت (ع) است و از ماندگارترین کارهاست...راوی: یوسف افضلی، منبع: «فارس»

اضافه کاری؟

اصلا به اضافه کاری اعتقاد نداشت. می‌گفت: وقتی می‌تونم تو زمان انجام کار، تموم کارهامو انجام بدم دیگه لزومی نداره که اضافه کار بمانم. همین و ریزه کاری هاش بود که برکت رو به زندگی مون آورده بود. خیلی حساس روی بیت المال بود.



کارهای تحقیقاتی اش رو به خاطر بعضی مسائل محرمانه، نمی تونست بیرون از  
خونه پرینت بگیره و چون خودمون هم چاپگر نداشتیم مجبور بوداز چاپگر محل  
کارش استفاده کنه. در این مواقع، حتما برگه ی سفید از خونه می برد تا از امکانات  
اداره استفاده نکنه...

خاطره ای از زندگی شهید داریوش رضائی راوی: همسر شهید

شهید علی سیفی

شهید علی سیفی قبل از آخرین اعزامش آمد برای خداحافظی با دوستان رزمنده  
آمده بود. پوتین های او نو بود و پوتین های من کهنه. گفتم: این پوتین های کهنه  
برای کیست؟... گفتم چطور؟... گفتم: بیا با هم عوض کنیم. گفتم برای چه؟...

گفتم: من عازم عملیاتم و شاید شهید یا اسیر شوم، دوست دارم با پوتین کهنه  
شهید شوم و پوتین های نو را یک نفر دیگر استفاده کند تا بیت المال کمتر متضرر  
شود... منبع: کتاب بیا مشهد... برشی از زندگی شهید روحانی، علی سیفی

((برکات شهادت، حاج قاسم سلیمانی))

((امام خامنه ای))، رهبرانقلاب اسلامی ایران، در وصف شهید حاج قاسم سلیمانی  
اینگونه فرمودند: هر زمانی که این شهید عزیز گزارشی ارائه می کرد من قلبا و زبانا

او را تحسین می‌کردم اما اکنون در برابر برکات شهادت او و آنچه این شهادت برای کشور و منطقه ایجاد کرد، «سر تعظیم فرود می‌آورم.» این برکات عظیم و قیامت‌ی را که در تشییع جنازه آن شهید گرانقدر و همراهانش به پا شد نتیجه معنویت ایشان بود. آن بدرقه‌های ایرانی را و همچنین آن بدرقه‌های عراقی را در کاظمین، بغداد، نجف و کربلا و آن تشییعی را که نسبت به این پیکر قطعه قطعه شد، دیدید...

از روح مطهر آن شهید بزرگوار از اعماق دل تشکر می‌کنم. عده‌ای می‌خواستند وانمود کنند که انقلاب اسلامی در ایران تمام شده است و البته عده‌ای هم سعی می‌کنند این اتفاق بیفتد، «اما شهادت حاج قاسم نشان داد که انقلاب زنده است» و همه دیدند که چه قیامت‌ی در تهران و دیگر شهرها به پا شد... ((۱۹/دی / ۱۳۹۸))

اینا بیت الماله؟

بهش خبر دادند خانومش وضع حمل کرده وتوی بیمارستانه. موتورش رو گذاشت گوشه حیاط وراه افتاد تا بره بیمارستان. گفتم: چرا با موتور خودت نمیری که زود برسی؟ گفت: امروز باک موتورم رو با بنزین بیت المال پر کرده ام واسه همین با تاکسی میرم. جالب اینکه تاکسی گیرش نیومد و پیاده تا بیمارستان رفته بود...

شهید عبدالمهدی مغفوری - منبع: کتاب کوچه پروانه ها



# تهدیه نواب صفوی

مرحوم نواب صفوی برای من، خیلے جاذبه داشت و به گلے مرا مجذوب خودش کرد.  
هر کیسے ہم کہ آن وقت در حدود سنین ما بود، مجذوب نواب صفوی سے شد؛ از بس  
این آدم، پُرشور و باخلاص، پر از صدق و سفا و ضمناً شجاع و صریح و گویا بود.

کتاب کشتکول خاطرات، ناصر کار

درآمد ۲۰۰ میلیون دلاری سالانه داعش از فروش آثار باستانی مسروقه

دیدن تصاویر مردان سیاهپوشی که با پتک و کلنگ دیوانه‌وار مجسمه‌ها و آثار باستانی را تکه‌تکه می‌کنند در نگاه اول بی‌معنا و بی‌هدف به نظر می‌رسد، اما نابودی آثار ارزشمند ملی و هویتی بدون هیچ هدفی از سوی داعش و صرفاً به دلایل ایدئولوژیکی بخشی از حقیقت است. یورش داعش به موزه‌ها و غارت آثار باستانی اما روی دیگری نیز دارد و آن درآمدزایی از طریق فروش و صادر کردن این آثار باستانی به کشورهای غربی است.

«بشریازجی» وزیر گردشگری سوریه با بیان اینکه تخریب آثار ملی و باستانی سوریه اقدامی برنامه‌ریزی شده است و تاکنون مناطق و شهرهای قدیمی باستانی از جمله "معلولا" و "تدمر" دستخوش غارت شده و شهرهایی همچون حلب قدیم نیز خسارات زیادی دیده‌اند تاکید دارد که تحولات و رویدادهای چند ساله سوریه "جنایت قرن" که حلب، تدمر، قلعه باستانی سمعان (شمال حلب) و تخریب آرامگاه‌های باستانی و قدیمی بخشی از این جنایت است.

وزیر گردشگری سوریه همچنین می‌افزاید که کشورهای حامی گروه‌های تروریستی، از این گروه‌ها حتی در غارت و فروش آثار باستانی نیز حمایت می‌کنند. یازجی تصریح کرد: برخی از آثار باستانی سوریه برای رژیم صهیونیستی فرستاده می‌شود و برخی

از گروه‌هایی که به غارت آثار باستانی می‌پردازند، با این رژیم مرتبط هستند." ویتالی چورکین، "نماینده دائم روسیه در سازمان ملل متحد در این باره اعلام کرده که شهر "غازیان تپ" ترکیه بزرگ‌ترین مرکز فروش آثار تاریخی و باستانی است که عناصر وابسته به گروه تروریستی داعش از سوریه غارت کرده‌اند. چورکین می‌افزاید که هزاران مرکز باستانی و تاریخی جهانی در اشغال گروه تروریستی داعش قرار دارد و برخی از این مراکز در فهرست میراث جهانی "یونسکو" قرار دارد.

عناصر داعش سالانه ۲۰۰ میلیون دلار از بابت فروش آثار باستانی و تاریخی مسروقه درآمد کسب می‌کنند و این آثار قدیمی و بسیار با ارزش سوریه و عراق از ترکیه به خصوص شهر "غازیان تپ" به خارج قاچاق می‌شود، این آثار تاریخی و باستانی از طریق مزایده‌های غیر قانونی در فضای مجازی و پایگاه‌های اینترنتی و همچنین در بازار محلی فروخته می‌شود. منبع: به نقل از «هافینگتون پست»

نابودی آثار تاریخی زیر پتک جهل داعش

داعش، این پدیده عجیب قرن بیست و یکم با هر آنچه رنگ و بویی از تمدن داشت، دشمنی ورزید و بسیاری از آثار هویتی برجای مانده را از فرهنگ مردم سوریه و عراق نابود ساخت. تروریست‌های داعش از زمان اعلام آغاز خلافت خود در ماه‌های پایانی سال ۱۳۹۲ تا آبان ماه ۱۳۹۸ که آخرین پایگاه خود را در شهر ابوکمال در سوریه

واگذار کردند، بسیاری از آثار تاریخی برجای مانده در سوریه و عراق را به ویرانه تبدیل و با خاک یکسان کردند. گروهک تکفیری داعش در مدت تسلط خود بر مناطقی از عراق و سوریه، در اقدام ضد بشری با هجوم به موزه ها و مکان های تاریخی، بسیاری از اشیای باستانی را با پتک جهل و نادانی خود نابود کرد. داعش بسیاری از مکان های تاریخی را پس از تخریب و آسیب های غیرقابل جبران به پایگاهی برای انجام اعمال تروریستی خود تبدیل کرد و علاوه بر جنایات بسیار مهمترین آثار تاریخی تمدن بشری ارزشمند و با قدمت را ویران ساخت.

داعش چه آثار تاریخی را از بین برد؟

ورود عناصر داعش به هر شهر پس از تجاوز به جان و مال ساکنان منطقه، با تخریب آثار تاریخی و ملی همراه بوده است. داعش در کارنامه سیاه ویرانگری های خود از جمله حمله به آثار باستانی تخریب مقبره یونس نبی، موزه نینوا، شهر باستانی نمرود، شهر باستانی هترا، تصرف پالمیرا و نابودی آثار باستانی این شهر را ثبت کرده است. داعش در سال ۹۲، مقبره یونس نبی در شهر موصل عراق را به طور کامل منفجر کردند. پس از آن در اسفند ماه سال ۹۳ به موزه تاریخی شهر نینوا یورش برده و در ویدئویی چگونگی تخریب تندیس های تاریخی این موزه در موصل را به تصویر کشیدند. آنان با تیشه، چکش و پرتاب آثار تاریخی از ارتفاع بلند، تندیس های

ارزشمند را خرد کرده و ویران می ساختند. برخی از این تندیس ها، به قرن هشتم پیش از میلاد تعلق داشت. موزه نینوا آثار ارزشمندی از موزه های جهان را در خود جای داده بوده که اینک از بین رفته است .

در همین زمان، داعش با هدف آنچه «مبارزه با بت پرستی» می خواندند، با بولدوزر و مواد منفجره، باقی مانده های شهر باستانی نمرود را از بین بردند. این شهر آشوری باستانی که در ساحل رود دجله قرار گرفته ، توسط نخستین پادشاه آشوری ساخته شد و به قرن سیزدهم قبل از میلاد تعلق داشت. نمرود، نگین تمدن آشوری شناخته می شد. سازمان یونسکو تخریب شهر نمرود را جنایت جنگی خواند.

شهر باستانی هترا هم که متعلق به دوره اشکانیان بود زیر یورش داعش در اسفند ماه ۹۳ از بین رفت. این اقدام باعث خشم بسیاری از باستان شناسان شد. هترا با معماری ویژه در استان نینوا قرار داشت. این شهر آثار بسیاری از سه نوع تمدن ایرانی، یونانی و رومی را در خود جای داده و از معدود آثار برجای مانده از دوره اشکانی بود. اندکی بعد یعنی در اردیبهشت ۹۴ شهر باستانی پالمیرا به دست دولت خودخوانده اسلامی عراق و شام افتاد. فرمانده عملیات داعش در باره شهر باستانی پالمیرا در يك شبکه رادیویی در سوریه گفت: ما آن طور که بسیاری فکر می کنند با بولدوزر به این شهر حمله نمی کنیم، ما این شهر باستانی را ویران نمی کنیم، اما مجسمه های

موجود در آن را که گمراهان پرستش می کردند، پودر خواهیم کرد....

اکنون پالمیرا رنگ و بوی آزادی را به خود دیده است اما بدون ابنیه های تاریخی. این شهر که بقایای شکوه تاریخی دو هزار ساله بود در زمان تسلط داعش بسیاری از بناهای خود را از دست داد و ساکنان آن آواره و قربانی شدند. تروریست ها در زمان اشغال، آمفی تئاتر پالمیرا را به صحنه ای برای نمایش اعدام های عمومی خود تبدیل کرده بودند و «خالد الاسعد» باستان شناس و رئیس سابق آثار باستانی این شهر را کشتند. معبدهای دو هزارساله پالمیرا که قدمت آن به سال ۲۰۰ سال پس از میلاد می رسید نیز منفجر شد. پالمیرا به «عروس کویر» شهرت داشت.

آثار تاریخی با قدمت هشت هزار ساله در منطقه صالحیه در حومه دیرالزور سوریه نیز از دست داعش در امان نماند و این گروه تروریستی ویدئویی منتشر کرد که در آن اعضای داعش در حال تخریب مجسمه ها و آثار تاریخی در غرب شهر بوکمال بودند. صالحیه در مسیر جاده ابریشم قرار گرفته و از مناطق تاریخی بین النهرین به شمار می رفت.

موزه موصل که دومین موزه بزرگ عراق به شمار می رفت زیر پتک و مته های برقی تروریست های داعش به ویرانه ای دیگر تبدیل شد. این موزه آثار تاریخی ارزشمندی که از شهرهای هترا و نینوا به دست آمده را در خود جای داده بود.



کتاب و دست نوشته های کتابخانه ملی موصل هم به این بهانه که با آموزه های دین اسلام مطابقت ندارد به آتش کشیده شد.

تخریب قبور مسلمانان و دیگر مذاهب، تخریب قبور تاریخی و مذهبی در سوریه، نبش قبور متبرکه پیامبرانی همانند حضرت یونس (ع)، جرجیس و شیث، غارت و ویرانی تل عجاجه و تل براك در شمال شرقی سوریه که دارای عتیقه های باستانی سه هزار ساله بوده، غارت و تخریب شهر ۲۷۰۰ ساله خُرساباد در شمال عراق، یورش به منطقه راکا در شهر سوریه و تخریب مجسمه های ورودی شهر باقی مانده از عصر آهن از دیگر اعمال وحشیانه داعش در تخریب آثاری ملی و فرهنگی اقوام بود.

ویرانی تاریخ و تمدن به بهانه های ایدئولوژیکی

داعش برای قلع و قمع آثار باستانی و از بین بردن نشانه های هویت فرهنگی اقوامی مانند آشوری ها، کلدانی ها، ایزدی ها، کردها و غیره دلایل واهی چون بت شکنی و از بین بردن آثار بت پرستی را مطرح می ساخت. از سوی دیگر، تکفیری ها به بهانه آنچه بت شکنی می خواندند، سودهای دیگری از طریق قاچاق و فروش عتیقه از موزه ها و سایت های باستانی سوریه و عراق کسب می کردند. این گروه از این راه به دنبال تامین مالی برای جنگ افروزی های خود بودند. گروه تفکیری داعش با ادعای دلایل ایدئولوژیکی برای از بین بردن آثار تاریخی مدعی بود که هنرهای تجسمی

تفاسیر واقعی و حقیقی از اسلام است که ممنوع و حرام به شمار می رود. عناد با فرهنگ تنها مختص داعش و گروه های افراطی و تکفیری نبوده است. به جز اقدام طالبان در از بین بردن مجسمه های باقی مانده از قرن ششم و متعلق به بودا در بامیان در سال ۲۰۰۱ میلادی، نمونه این دست رفتارها را در طول جنگ های قرن های هشتم و سیزدهم میلادی، جنگ های صلیبی و جنگ داخلی انگلستان شاهد بودیم. جدا از انگیزه های فرهنگی و باورهای دینی و مذهبی، دلایل عمیق سیاسی نیز عامل دیگری بر نابود ساختن فرهنگ و تاریخ در جریان جنگ ها و شکل گیری گروه های اعتقادی به شمار می رود... به نقل از «هافینگتون پست»

گزارشی از ماجرای ترور ۶ تیر ۱۳۶۰ و جانبازی رهبر

چهار پنج روز از عزل بنی صدر می گذشت. جنگ با عراق و شورش منافقین بعد از اعلام جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی، بحث داغ محافل بود. آیت الله خامنه ای که از جبهه ها برگشته و خدمت امام رسیده بودند، بعد از دیدار، طبق برنامه ی شنبه ها، عازم یکی از مساجد جنوب شهر برای سخنرانی بودند. خود رو حامل آیت الله خامنه ای که از جماران حرکت می کرد، آن روز مهمان ویژه ای داشت؛ خلبان عباس بابایی که می خواست درد دل هایش را با نماینده ی امام در شورای عالی دفاع در میان بگذارد. آن ها نیم ساعت زودتر از اذان ظهر به مسجد ابوذر رسیدند و گفت و گو شان را در

همان مسجد ادامه دادند. نماز ظهر تمام شد. آقا رفتند پشت تریبون. نمازگزاران همان طور منظم در صفوف نماز نشسته بودند. پرسش‌های نوشته‌ی مردم را به سخنران می‌دادند، اگرچه بعضی از پرسش‌ها تند و حتی گاهی بی‌ربط بود. آقا در سخنرانی مقدمه‌ای چیدند تا به این جا رسیدند که: «امروز شایعات فراوانی بین مردم پخش شده و من می‌خواهم به بخشی از آن‌ها پاسخ بدهم.»

بین جمعیت ضبط صوتی دست به دست شد تا رسید به جوانی با قد متوسط و موهای فری و کت و پیراهن چهارخانه و صورتی با ته‌ریش مختصر که آن روزها کلیشه‌ی چهره و تیپ خیلی از جوان‌ها بود. خودش را رساند به تریبون. ضبط را گذاشت روی تریبون؛ درست مقابل قلب سخنران. دستش را گذاشت روی دکمه‌ی Play. شاسی تق تق صدا کرد و روشن نشد؛ مثل حالت پایان نوار، اما او رفت.

يك دقیقه نگذشت که بلندگو شروع کرد به سوت کشیدن. آقا همین‌طور که صحبت می‌کردند، گفتند: «آقا این بلندگو را تنظیم کنید.» بعد خودشان را به سمت چپ کشیدند و از پشت تریبون کمی عقب آمدند و به صحبت ادامه دادند: «در زمان امیرالمؤمنین، زن در همه‌ی جوامع بشری - نه فقط در میان عرب‌ها - مظلوم بود. نه می‌گذاشتند درس بخواند، نه می‌گذاشتند در اجتماع وارد بشود و در مسائل سیاسی تبحر پیدا بکند، نه ممکن بود در میدان‌های... انفجار! آقا که هنگام

سخنرانی رو به جمعیت و پشت به قبله بودند، با یک چرخش ۴۵ درجه‌ای به طرف چپ جایگاه افتادند. اولین محافظ خودش را بالایسر آقا رساند. مسجد کوچک بود و همان يك محافظ، به تنهایی تلاش کرد که آقا را بیاورد بیرون.

امام جماعت، متحیر وسط مسجد مانده بود. چشمش به يك ضبط صوت افتاد که مثل یک کتاب، دو تکه شده بود. روی جداره‌ی داخلی ضبط شکسته، با مائیک قرمز نوشته بودند («عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی»). بیرون از مسجد، در آغوش محافظ، لحظاتی به هوش آمدند. سرشان را آوردند بالا، اما زود سرشان افتاد. محافظ‌ها بلیزر سفید را انگار که ترمز نداشت، با سرعتی غیر قابل تصور می‌رانند. در مسیر بیمارستان، هر وقت به هوش می‌آمدند، زیر لب زمزمه‌ای می‌کردند؛ شهادتین می‌گفتند. لب‌ها و چشم‌ها تکان می‌خوردند؛ خیلی کم البته.

حق الناس در زندگی امام و شهدا

امام خمینی (ره) در وصیتی به پسرش، این چنین می‌فرماید: پسر! سعی کن که با حق الناس از این جهان رخت نبندی که کار بسیار مشکل می‌شود. سرو کار انسان با خدای تعالی که ارحم الراحمین است بسیار سهل تر است تا سرو کار با انسانها. به خداوند تعالی پناه می‌برم از گرفتاری خود و تو و مؤمنین در حقوق مردم و سرو کار با انسان‌های گرفتار. و این نه به آن معنی است که در حقوق الله و معاصی سهل

انگاری کنی، اگر آنچه از ظاهر بعض آیات کریمه استفاده می‌شود در نظر گرفته شود، مصیبت بسیار افزون می‌شود و نجات اهل معصیت به وسیله شفاعت، به گذشت مرحله‌های طولانی انجام می‌گیرد. تجسم اخلاق و اعمال و لوازم آنها و ملازمه آنها با انسان، از مابعد موت تا قیامت کبری و از آن به بعد تا تنزیه و قطع رابطه به وسیله شدت‌ها و عذاب‌ها در برازخ و جهنم و عدم امکان ربط با شفیع و شمول شفاعت امری است که احتمال آن کمر انسان را می‌شکند و مؤمنان را به فکر اصلاح به طور جدی می‌اندازد. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که قطع به خلاف این احتمال دارد مگر آنکه شیطان نفسش چنان بر او مسلط باشد و با او بازی کند و راه حق را براو ببندد که او را منکر روشن و تاریک کند... صحیفه امام خمینی . جلد ۱۶ صفحه ۲۲۴

### شهید صیاد و رعایت حق الناس

۱۵ سال بود که اسمم را برای حج نوشته بودم. اسمم در نمی‌آمد. به علی گفتم: «تو می‌تونی اسم من رو جلوتر بندازی، من زودتر برم مکه.» بالاخره تیمسار بود حرفش برو داشت. می‌گفت: «عزیزجون، این چه حرفیه. تو هر وقت اسمت در بیاد می‌ری مکه. خدا خداست، دیر و زود که نداره. من برم حق یک نفر دیگه رو پایمال کنم که شما رو زودتر بفرستند. من اگه برم پارتی‌بازی هم بکنم و تو رو زودتر بفرستم، مکه شما خراب میشه.» هیچی بهش نگفتم، ولی وقتی رفت نشستم گریه کردم که علی

حرف من را گوش نکرد. ولی الآن که فکر می‌کنم می‌بینم بچه‌ام حق داشت... جلسه که تمام شد، آقای صیاد من رو صدا کرد و گفت: جلسه امروز همه اش اداری نبود، حرف و کار شخصی هم بود، هر چقدر برا پذیرایی هزینه کردید، بنویسید به حساب من... منبع: کتاب یادگاران ۱۱ - کتاب صیاد و مادر شهید صیاد

«غذا خوردن سردار سلیمانی با عراقی‌ها»

حاجی ما را برد سنگر کمین فاو و دشمن را نشانم داد و گفت، این‌ها عراقی هستند . گفتم سردار برویم، گفت، یک شرایط دارد که اصلا صحبت نکنی، چون اگر زیانت را باز کنی بفهمن که ایرانی هستی تو را می‌کشند. من با حاج قاسم و زارع منصوری حدود ساعت ۱۰ شب بود رفتیم آنجا و در صف عراقی‌ها نشستیم، غذا گرفتیم و خوردیم چند تا لودر آنجا بود حاج قاسم به من گفت، تو که راننده لودر هستی، می‌تونی یکی از این لودرها را برداری، گفتم نه مگر می‌شود، گفت امکانش رو خدا برامون درست می‌کنه. رفتم دیدم یکی از دستگاه‌ها صفر هست و هنوز بیلش هم زمین نخورده، به حاجی گفتم یکی از دستگاه‌ها خوبه، ولی بقیه نه، گفت برو چک کن و روشن کردم، حاج قاسم خودش کنارم نشست و گفت، حرکت کن از خاکریز سوم که رسیدیم، شلیک دشمن شروع شد و متوجه شدند. صبح روز بعد اعلام کردند که قاسم سلیمانی آمد عراق و یک دستگاه لودر برداشت برد...

یکی از چیزهایی که خیلی بدش می‌آمد غیبت کردن بود، روی چشم و هم چشمی و سنت‌های غلط حساس بود، اگر مهمانی می‌رفتیم که چند نوع غذا داشتند، ناراحت می‌شد و می‌گفتند: با یک نوع غذا هم سیر می‌شدیم. وقتی چیزی می‌خرید توجه می‌کرد که فروشنده فرد مومن و حلال خور باشد، از فروشنده بی‌حجاب خرید نمی‌کرد، هر چند ارزانتر هم می‌فروخت، در مورد خمس هم خیلی دقت داشت...

تاریخ خمسی مشخص داشت و حسابی باز کرده بود و پولهایی که خمس به آنها تعلق نمی‌گرفت را به آن حساب واریز می‌کرد، در تاریخ خمسی به انبار میرفت و خمس برنج و مایحتاج سالیانه‌ای که اضافه کرده بود را حساب می‌کرد. وقتی به کسی قرض میداد سعی می‌کرد کسی متوجه نشود، حتی به من هم نمی‌گفت...

خاطره‌ای از زندگی شهیدمظلوم بهشتی

راوی: مادر شهید





ما تسلبت عن فوزهم!  
البربر ووزرهم يوم؛ لبروزهم...  
والمراسد لسوقهم نمنز لبروزهم...

آية الله شهيد  
سيدنا محمد بن عبد الله



کتاب کشتار غلطات، ناصر کاره